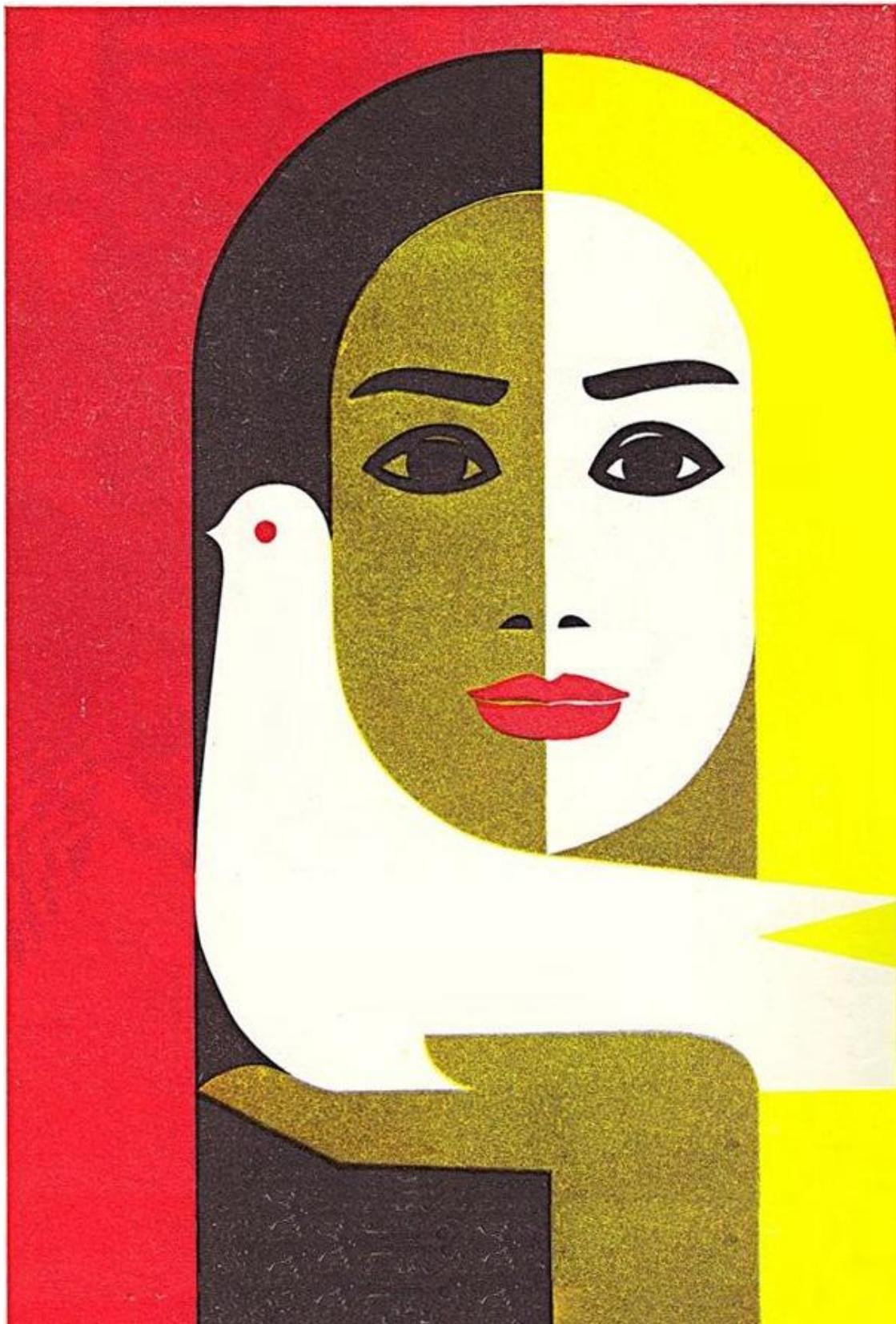
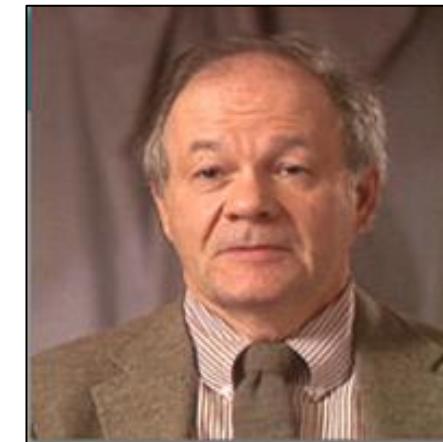


# لرستان پارسی و ریشه‌های خشونت



شهرزاد دلاور

جیمز پری اسکات



جیمز پریاسکات، متولد ۱۹۳۰، عصب‌روان‌شناس، دانشمند حوزه‌ی سلامت، و مدیر بخش «سلامت کودک و رشد انسان»<sup>[۱]</sup> در بتسدا، مریلند است. همچنین او عضو هیئت‌مدیره‌ی «بنیاد انسان‌گرایان ایالات متحده»<sup>[۲]</sup> است. کارنامه‌ی پژوهشی علمی او در آدرس زیر قابل دسترس است:

<http://www.violence.de/prescott/cv.html>



<sup>1</sup> National Institute of Child Health and Human Development

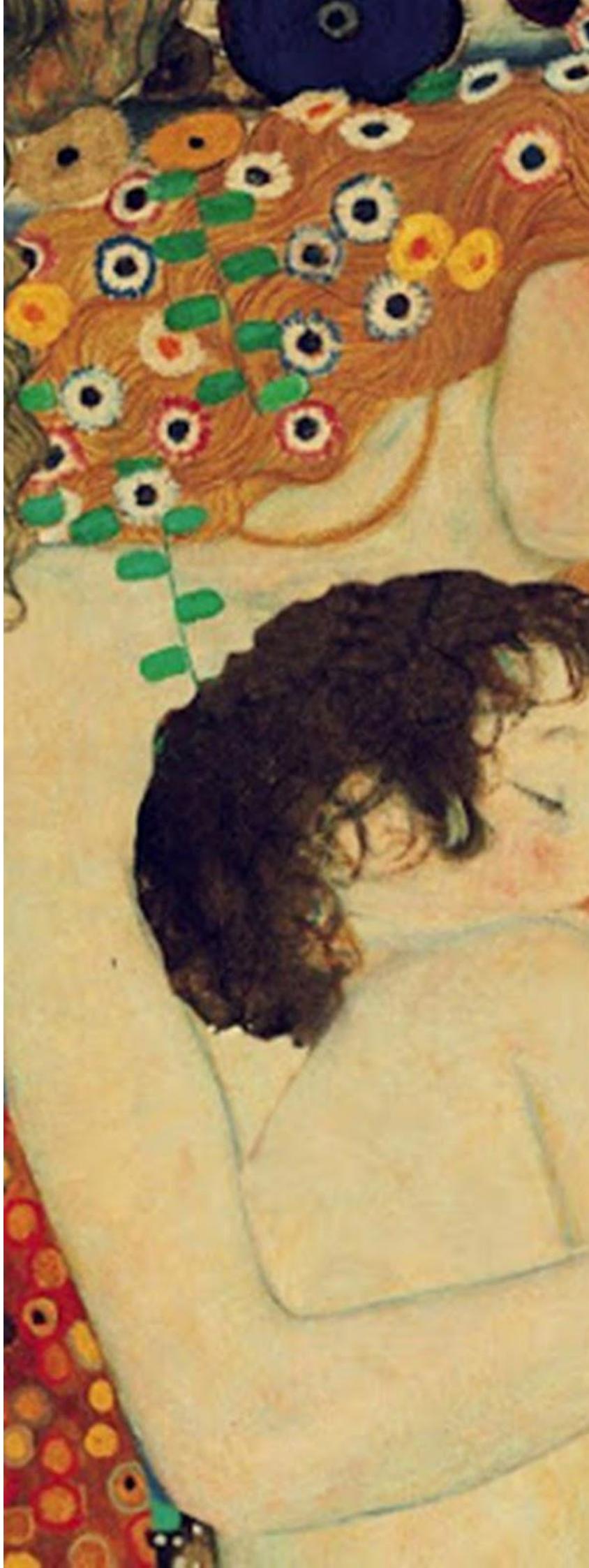
<sup>2</sup> American Humanist Association

## BODY PLEASURE AND THE ORIGINS OF VIOLENCE

By James W. Prescott

From "The Bulletin of The Atomic Scientists"

November 1975, pp. 10-20



نشر اخگر، هامبورگ - ۲۰۱۶

این اثر رایگان است.

بهره‌برداری اقتصادی از آن مجاز نیست.





از جرم متنفر باش  
نه مجرم

منسوب به مهامتا گاندی

تقدیم به

مردان و زنان خشن

قربانیان جرثومه‌ی هزار چهره‌ی خشونت

## فهرست

لذت حسی‌تنی و ریشه‌های خشونت ..... ۶
محرومیت حسی‌تنی ..... ۸
محرومیت دوران نوزادی/خشونت دوران بزرگسالی ..... ۱۱
آمیزش برونزوجی ..... ۲۱
ریشه‌های فلسفی اعتقادی ..... ۲۶
برخورد راحت و صادقانه نسبت به بدن ..... ۳۵
عشق ورزیدن، رقابت نکردن ..... ۳۶

## لذت بدنی و ریشه‌های خشونت

امروز، خشونت انسانی در حال تبدیل شدن به یک مشکل جهانی همه‌گیر است. در اینجا و آنجا پلیس با شورشیان خشمگین درگیر است، تروریستها در بازی‌های المپیک اختلال ایجاد می‌کنند، هواپیماربایان فرودگاهها را به تعطیلی می‌کشند، و جت‌های جنگنده، بمبهای را همچون قطرات باران بر سر شهرها و ساختمان‌ها فرو می‌ریزند. طی سال گذشته، آتش جنگ در خاورمیانه، قبرس، و جنوب شرق آسیا شعله‌ور بوده است و در ایرلند نیز پارتیزان‌ها مشغول نبرد بودند. در همین حال، میزان جرایم فردی نیز در حال افزایش است. در ایالات متحده، میزان جرائم حتی سریع‌تر از نرخ تورم رشد کرده است. آمار و ارقام بدست‌آمده از سرشماری‌های دولتی نشان می‌دهد میزان جرایم جدی در شش‌ماهه‌ی اول سال ۱۹۷۸، ۱۶ درصد افزایش یافته که این یکی از سریع‌ترین نرخ‌های افزایش جرم از زمانی است که FBI شروع به ثبت آمار جرایم کرده است.<sup>۱</sup>

در چنین شرایطی، اگر ما به شناسایی و درمان علت‌های ریشه‌ای خشونت نپردازیم، همچنان محکوم به زندگی در جهانی سرشار از ترس و نالمی خواهیم بود. متأسفانه تا به امروز، راهکار متداول برای مبارزه با خشونت، توسل به خشونت بوده است و بسیاری از مقامات قانون‌گذار، بهترین روش کاهش جرم را برخورد «جدی و خشن» پلیس می‌دانند. اما مجازات و بهزندان‌افکنندن مردم هیچ مشکلی را حل نکرده است، چراکه علل ریشه‌ای خشونت، در بینادی‌ترین باورهای ما و نحوه‌ی پرورش فرزندان‌مان نهفته است. ما با تنبیه بدنی بچه‌ها، یا قرار دادن بچه‌ها در معرض برنامه‌های تلویزیونی {وکامپیوتري-م} خشن، به آنها می‌آموزیم که خشونت‌ورزی، یک اتفاق طبیعی و عادی است. اما حتی این تجربیات نیز تنها علت یا حتی علت اصلی شکل‌گیری رفتارهای خشونت‌آمیز نیست. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد علت اصلی

<sup>۱</sup> با اینکه این مقاله در سال ۱۹۷۵ نوشته شده، اما از قرار معلوم، جهان همچنان به شکل آزاردهنده‌ای با معضلات جنگ، خشونت، و جرائم مختلف درگیر است - م

بروز خشونت‌های بدنی، محرومیت از لذت‌های حسی‌تنی است. یک سرخ برای فهم این ارتباط، دقت به وابستگی متقابل سکسوالیته با خشونت است.

به نظر می‌رسد در دوران امروز، برخلاف خشونت، ما قادر به تأمین لذت بدنی کافی برای افراد نیستیم. شاید مخالفت کنید و بگویید که اتفاقاً امروز انسان‌ها دائماً در جستجوی اشکال جدیدی از لذت هستند، اما باید خاطرنشان کرد که اکثر این فعالیت‌های «لذت‌بخش»، عملأ از نوع جایگزین، و در حکم پستانکی برای فراموش‌کردن کمبود آن لذت‌های بدنی اصیل هستند. در نگاه اول به نظر می‌رسد لذت بدنی و خشونت بدنی دو دنیای مجزا و متفاوت باشند، اما هم می‌توان کسی را با هدف ایجاد درد لمس کرد هم با هدف ایجاد لذت؛ و هم می‌توان اصلاً لمس نکرد. همانطور که خواهیم دید، بین لذت بدنی و خشونت بدنی ارتباط ظریف و نزدیکی وجود دارد. از این روست که تا وقتی ارتباط بین این دو فهمیده نشود، تلاش‌ها برای کاهش خشونت نیز به جایی نخواهد رسید.

به عنوان یک عصب‌روانشناس رشد، من بخش زیادی از مطالعاتم را به بررسی رابطه‌ی بین خشونت و لذت اختصاص داده‌ام و امروز به این نتیجه رسیده‌ام که محرومیت از لذت حسی‌تنی<sup>۲</sup>، علت اصلی و ریشه‌ای خشونت‌ورزی است. پژوهش‌های آزمایشگاهی انجام‌شده روی حیوانات نشان می‌دهد لذت و خشونت رابطه‌ای متقابل دارند؛ به طوریکه حضور یکی، مانع حضور دیگری می‌شود. یک حیوان خشمگین و عصبانی، هنگامی که الکترودها مراکز لذت مغزش را تحریک می‌کنند فوراً آرام می‌شود، و تحریک مراکز خشونت مغز نیز می‌تواند به تجربه‌ی لذت جنسی، و رفتار صلح‌آمیز آن حیوان پایان دهد. در واقع، وقتی این نوع مدارهای لذت مغز فعال می‌شوند، مدارهای خشونت خاموش می‌شوند و بر عکس. در انسان‌ها نیز، شخصیت‌های لذت‌جو، به ندرت از خود رفتارهای خشن یا پرخاشگرانه بروز می‌دهند و شخصیت‌های خشن، توانایی اندکی برای تحمل، تجربه، یا لذت‌بردن از فعالیت‌های جنسی لذت‌بخش دارند. تعجبی هم ندارد، چراکه خشونت و لذت با یکدیگر ارتباط معکوس دارند.

---

<sup>2</sup> physical sensory pleasure

## محرومیت حسی‌تنی

رابطه‌ی متقابل لذت و خشونت، با دقیق شدن بر جنبه‌های عصب‌روان‌شناختی انسان نیز قابل مشاهده است. به عبارت دیگر، پژوهش‌ها نشان داده‌اند بسته به اینکه فرد حین سال‌های رشد چه نوع تجربیات حسی‌بدنی را از سر بگذراند، در او پیش‌زمینه‌ی عصب‌روانی قوی برای گرایش به رفتارهای خشونت‌گرایانه یا لذت‌جویانه در سال‌های بعدی زندگی ایجاد خواهد شد. به عنوان یک عصب‌روان‌شناس، به این نتیجه رسیده‌ام رفتارهای اجتماعی و روانی نابهنجار، که روان‌شناسان آن را نتیجه‌ی محرومیت «مادری‌اجتماعی» (کمبود محبت، و مراقبت عاشقانه) می‌دانند حاصل نوع خاصی از محرومیت بدنی به نام «محرومیت حسی‌تنی»<sup>۳</sup> است. این کلمه، منحصراً به حواس لامسه و حرکت بدن اشاره دارد و حواس بینایی، شنوایی، بویایی، و چشایی را شامل نمی‌شود. بر این باورم که محرومیت از تماس بدنی، لمس، و حرکت، علت ریشه‌ای بسیاری از آشفتگی‌های روانی از جمله رفتارهای افسردگی و اوتویستیک، بیش‌فعالی، انحرافات جنسی، مصرف مواد روان‌گردان، خشونت و پرخاشگری است.

بخشی از این یافته‌ها، از پژوهش‌های آزمایشگاهی هری و مارگارت هارلو<sup>۴</sup> در دانشگاه ویسکانسین بدست آمده است. هارلو و دانشجویانش، نوزادان میمون را در زمان تولد از مادران‌شان جدا می‌کردند و آنها را در اتاقی که سایر حیوانات حضور داشتند درون قفس‌هایی انفرادی نگهداری می‌کردند. به این ترتیب، این بچه‌میمون‌ها می‌توانستند از طریق حواس بینایی، شنوایی، و بویایی با دیگر حیوانات ارتباط اجتماعی برقرار کنند اما امکانی برای ارتباط لمسی یا حرکت نداشتند. این آزمایش و آزمایشات مشابه نشان داد این محرومیت از تماس بدنی و حرکت بدنی- و نه محرومیت از دیگر حواس- است که طیف وسیعی از رفتارهای روانی نابهنجار را در این حیواناتِ محکوم به انزوا ایجاد می‌کند. امروز به خوبی می‌دانیم که نوزادان و کودکان انسان نیز وقتی به واسطه‌ی مدت زیادی حضور در بستر یا در انزوا، از تماس بدنی و

<sup>3</sup> Somatosensory deprivation

<sup>4</sup> Harry F. and Margaret K. Harlow

آغوش کافی محروم می‌شوند به رفتارهای نابهنجار تقریباً مشابهی دست می‌زنند؛ نظیر تکان‌دادن گهواره‌وار بالاتنه، یا کوبیدن سر به چیزهای مختلف.

اگرچه این خشونتهای بیمارگونه در میمون‌های در-انزوا-پروش یافته به خوبی مستند شده است، اما در مورد انسان‌ها، ارتباط بین محرومیت حسی‌تنی دوران کودکی و خشونت بزرگ‌سالی، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعات فراوانی که بر روی بزهکاران نوجوان و بزرگ‌سال انجام شده نشان می‌دهد این افراد غالباً در خانواده‌های از هم‌گسیخته بزرگ شده‌اند و یا توسط والدین مورد آزار و اذیت بدنی قرار گرفته‌اند. با این وجود، این مطالعات، به ندرت اشاره‌ای به میزان محرومیت لمسی این افراد کردۀ‌اند و غالباً این موضوع، تنها از روی درجه‌ی اعتمایی به کودک و بدرفتاری با او نتیجه گرفته می‌شود؛ یک پژوهش برجسته در این رابطه، پژوهش برانت و پولاک<sup>۵</sup>، دو روانپژوه دانشگاه کلرادو است که وضعیت خانواده‌های کودکانی را که تحت تنبیه بدنی قرار گرفته بودند تا سه نسل قبل مورد بررسی قرار دادند. آنها دریافتند والدینی که فرزندانشان را مورد آزار قرار می‌دادند خودشان در کودکی از محبت بدنی محروم بوده‌اند و زندگی جنسی بزرگ‌سالی‌شان نیز کم‌مایه و فقیر بوده است. استیل متوجه شد تقریباً همه‌ی زنانی که فرزندان خود را مورد آزار و بدرفتاری قرار می‌دادند هرگز ارگاسم جنسی را تجربه نکرده بودند. البته وضعیت ارگاسم مردانی که فرزندان خود را مورد بدن‌آزاری و بدرفتاری قرار می‌دادند دقیقاً اندازه‌گیری نشده بود، اما در مجموع، آنها نیز حیات جنسی رضایت‌بخشی نداشتند. این فرضیه که لذت حسی‌تنی، قادر است خشونت بدنی را مهار کند، می‌تواند از تجربیات جنسی خودمان نیز نتیجه گرفته شود. برای نمونه، چه تعداد از ما قبل و بعد از تجربه‌ی ارگاسم، انگیزه و تمایل یکسانی به رفتار خشونت‌آمیز با دیگری داریم؟<sup>۶</sup>

<sup>5</sup> Brandt F. Steele and C. B. Pollock

<sup>6</sup> حتی به نظر می‌رسد فعالیت‌های جنسی انفرادی، نظیر خوددارضایی نیز، هم به واسطه‌ی کاستن از میزان تنش بدنی‌روانی و هم تأمین لذت جنسی، تا اندازه‌ی محدودی به کاهش خشونت کمک کند. یکی از توصیه‌های برخی مربیان رزمی این است که از چند ماه مانده به مسابقات، فرد مبارز از هر نوع آمیزش یا فعالیت منتهی به انزال دوری کند تا سطح خشونت و عصبیت او در بالاترین حد حفظ شود-م

زیگموند فروید، در رابطه با تأثیر تجربیات کودکی و نوجوانی بر رفتارهای دوران بزرگسالی، و همینطور در مورد پیامدهای سکسوالیتهی سرکوب شده، دیدگاههای مهمی مطرح کرده است. متأسفانه در اینجا فضای کافی برای بررسی تفاوت‌های دیدگاه او با دیدگاههای ویلهلم رایش<sup>۷</sup> در مورد «اصل فراتر از لذت»<sup>۸</sup> وجود ندارد.

این فرضیه که محرومیت از لذت حسی‌تنی، منجر به خشونت بدنی می‌شود نیازمند ارزیابی نظاممند و دقیق است. ما می‌توانیم این فرضیه را با ارزیابی مطالعات بین‌فرهنگی در مورد نحوه‌ی پرورش کودک، رفتارهای جنسی، و خشونت بدنی محک بزنیم و ببینیم آیا در فرهنگ‌هایی که نوزادان و کودکان، میزان قابل‌توجهی محبت بدنی (لمس، آغوش، و حمل شدن) دریافت می‌کنند خشونت‌های بدنی در بزرگسالی کمتر است؟ به همین شکل، باید دید در فرهنگ‌هایی که آمیزش برون‌زوجی<sup>۹</sup> یا پیشازوچی<sup>۱۰</sup> پذیرفته است، آیا خشونت بدنی در بزرگسالی کمتر از فرهنگ‌هایی است که این اعمال را غیرقابل قبول و مستحق مجازات می‌دانند؟

خوب‌بختانه انسان‌شناسان فرهنگی همان داده‌هایی را که برای سنجش این فرضیه در جوامع انسانی نیاز است گردآوری کرده‌اند و یافته‌هایشان بطور جامع در «چکیده‌ی میان‌فرهنگی»<sup>۱۱</sup> آر. بی. تکستر<sup>۱۲</sup> ارائه شده است.[1] کتاب تکستر، اساساً یک ابزار پژوهشی مناسب برای مقایسه‌ی یافته‌های میان‌فرهنگی است که در آن، حدود ۲۰ هزار رابطه‌ی آماری از ۴۰۰ جامعه‌ی ابتدایی گردآوری و ارائه شده است.

<sup>7</sup> Wilhelm Reich

<sup>8</sup> Beyond the Pleasure Principle

<sup>9</sup> Extramarital

<sup>10</sup> Premarital

<sup>11</sup> A Cross-Cultural Summary

<sup>12</sup> R. B. Textor

## نادیدهانگاری نوزادان / خشونت بزرگسالان

یافته‌ها نشان می‌دهد متغیرهای مرتبط با محبت بدنی (نظیر نواش کردن، در آغوش گرفتن، و بازی کردن با نوزاد) با متغیرهای مرتبط با خشونت و جرم (نظیر تعداد دفعات قتل، دزدی، و...) همبستگی<sup>۱۳</sup> دارند. این موضوع در جداول زیر به طور خلاصه نشان داده شده است. اعدادی که در قالب درصد بیان شده‌اند، بیانگر میزان همبستگی بین متغیرهای است.

نتیجه‌ی این تحقیق (جدول ۱) به وضوح نشان می‌دهد در جوامعی که نوزادان محبت بدنی بالایی دریافت می‌کنند، میزان وقوع اعمالی نظیر قتل، دزدی، و فعالیت‌های مذهبی پایین است و رخدادهایی نظیر کشتن، آسیب‌زدن یا شکنجه‌ی دشمن تقریباً به کلی غایب است. به این ترتیب، به روشنی می‌توان دید {در مقیاس جوامع نیز-م} بین محرومیت نوزاد از لذت حسی‌تنی، و نرخ بالای ارتکابِ جرم و خشونت ارتباط معناداری وجود دارد.

مسئله‌ی دیگر، میزان تنبیه بدنی نوزادان است. برخی جوامع، از تنبیه بدنی به عنوان روشی برای {تربیت فرزندان-م} و ایجاد نظم و انضباط استفاده می‌کنند در حالیکه در برخی دیگر چنین کاری صورت نمی‌گیرد. باید دید آیا این تنبیه بدنی، نشان‌دهنده‌ی عدم مراقبت کافی از کودک است یا نه. نتایج این تحقیق (جدول ۲) این موضوع را تایید می‌کند و نشان می‌دهد در جوامعی که در آنها تنبیه بدنی نوزادان رایج است، توجه کمتری نیز به رشد سالم کودکان صورت می‌گیرد. همینطور در این جوامع، توصیه‌های تربیتی ارائه‌شده در قالب ضربالمثل‌ها نیز مبنایی غلط و آسیب‌زا دارد. (۲۳:۱۴-۱۴:۲۳) ضربالمثل‌هایی نظیر "پسرپچه بدون تنبیه آدم نمی‌شود؛ یا از چوب‌خوردن تا به حال کسی نمرده است."<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۳</sup>: اصطلاحی علمی است که برای بیان رابطه‌ی بین دو یا چند پدیده بکار می‌رود. همبستگی میزان ارتباط یا بستگی موجود میان دو یا پند پدیده را بررسی می‌کند؛ بدن معنا که اگر در یکی از آنها تغییر پیدا شود در دیگری نیز تغییری قابل پیش‌بینی به وجود خواهد آمد. مطالعه‌ی همبستگی تنها حاکی از وجود ارتباط بین دو پدیده است، اما چگونگی و چرایی ارتباط نامعلوم است. صرف اینکه متغیرهای «الف» و «ب» با یکدیگر همبستگی دارند نمی‌تواند نشان دهد که «الف»، «ب» را باعث می‌شود یا بر عکس. حتی ممکن است متغیر دیگری نظیر «ج» موجب همبستگی بین «الف» و «ب» شده باشد-م

<sup>۱۴</sup> در زبان فارسی نیز ضربالمثل‌های تربیتی فراوانی با این مضامین وجود دارد. از جمله، «چوب معلم گله هر که نخورده خُله»؛ یا «گوشت و پوستش از شما، استخوانش از ما»-م

## ← جدول ۱: پیامدهای درازمدت تجربیاتِ لذت‌بخش یا دردناک نوزاد

جوامع انسانی، از نظر برخورد با نوزادان، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. در برخی فرهنگ‌ها، والدین محبت بدنهٔ فراوانی به نوزادان می‌ورزنند، در حالیکه برخی دیگر، والدین نوزادشان را تنبیه بدنهٔ می‌کنند. مطالعات انسان‌شناسی انجام‌شده توسط نویسنده‌[۲] نشان می‌دهد در جوامعی که نوزادان بیشترین محبت بدنهٔ را دریافت می‌کنند میزان دزدی و خشونت در بین بزرگسالان از همه کمتر است. به این ترتیب، این موضوع از نظریه‌ی ما حمایت می‌کند. جداول زیر نشان می‌دهد تا چه اندازه محبت بدنهٔ - یا تنبیه بدنهٔ - نوزادان با دیگر متغیرها همبستگی دارد. برای نمونه، به نظر می‌رسد فرهنگ‌هایی که نوزادان را تنبیه بدنهٔ می‌کنند غالباً اهل اعمالی نظیر برده‌داری، چندهمسری، و غیره نیز هستند. در این جداول،  $N$  به تعداد فرهنگ‌های مورد بررسی اشاره دارد و  $P$  احتمال تصادفی‌بودن روابط مشاهده شده را نشان می‌دهد.<sup>۱۵</sup> اعدادی که در قالب درصد بیان شده، بیانگر میزان همبستگی این متغیرها با میزان محبت نوزادی است.

### جدول ۱

وضعیت رفتاری بزرگسالان در جوامعی که نوزادان، محبت بدنهٔ نسبتاً بالایی دریافت می‌کنند.

رفتارهای بزرگسالی	درصد %	$N$	احتمال تصادفی‌بودن (P)	چشم‌وهم‌چشمی بر سر مادیات پایین است
وقوع دزدی پایین است	۷۲	۳۶	۰.۰۲	۶۶
مهرورزی و توجه به نوزادان بالاست	۸۰	۶۶	.....	۵۰
نوزادان به ندرت تنبیه بدنهٔ می‌شوند	۶۵	۶۳	۰.۰۳	۰.۰۶
اعدام، شکنجه، یا مثله‌کردن دشمن نادر است	۷۳	۴۹	۰.۰۰۴	
میزان فعالیت‌های مذهبی پایین است	۸۱	۲۷	۰.۰۰۳	

<sup>۱۵</sup> احتمال تصادفی‌بودن روابط پیداشده بین متغیرها، توسط تست دقت احتمالاتِ فیشر (Fisher Exact) محاسبه شده است-م (Probability Test)

## ← جدول ۲: وضعیت رفتاری بزرگسالان در جوامعی که نوازدان تنبیه بدنی می‌شوند.

رفتارهای بزرگسالی	N	درصد.%	احتمال تصادفی بودن (P)
در آن جامعه، بردهداری متداول است	۶۴	۶۴	۰.۰۳
مردان اجازه‌ی اختیار کردن چند همسر دارند	۷۹	۳۴	۰.۰۰۱
زنان در موقعیت فروdest قرار دارند	۷۸	۱۴	۰.۰۳
مهرورزی بدنی به نوزادان پایین است	۶۵	۶۳	۰.۰۳
مهرورزی کلی به نوزادان پایین است	۷۷	۶۶	۰.۰۰۰۰۰
کیفیت برنامه‌های پرورشی نوزادان پایین است	۶۷	۴۵	۰.۰۵
خدایان آن جامعه خشن و پرخاشگر هستند	۶۴	۳۶	۰.۰۱

**Source:** The coded scales on infancy were developed by cultural anthropologists Barry, Bacon and Child [3]; on sexual behavior by Westbrook, Ford and Beach [4]; and on physical violence by Slater [5]

در ۳۶ مورد از ۴۹ فرهنگ مورد بررسی (۷۳درصد از موارد) بین متغیرهای مربوط به محبت بدنی به نوزاد، و متغیرهای مربوط به خشونت بدنی در بزرگسالی همبستگی بسیار بالایی وجود داشت.<sup>۱۶</sup> اما در مورد آن ۱۳ جامعه‌ی دیگر چطور؟ در ابتدای تحقیق، تعجب‌برانگیز بود اما ۱۳ مورد از ۴۹ جامعه‌ی تحت بررسی، ناقض وجود ارتباط بین لذت حسی‌تنی با خشونت بدنی بودند (به جدول ۳ نگاه کنید). همانطور که پیش‌تر اشاره کردیم، ما انتظار داشتیم در فرهنگ‌هایی که توجه زیادی به تأمین لذت حسی‌تنی برای کودکان می‌شد، میزان خشونت بدنی در دوران بزرگسالی پایین باشد، اما در این ۱۳ فرهنگ چنین ارتباطی دیده نمی‌شد و نحوه‌ی پرورش کودکان، پیش‌بینی‌کننده‌ی الگوهای رفتار جنسی دوران بزرگسالی نبود. این ناهمخوانی سوال‌برانگیز، انگیزه‌ای برای بررسی‌های دقیق‌تر شد و ما را به کشف متغیر سوم هدایت کرد. تعجبی هم ندارد؛ چراکه طی یک پژوهش، متغیرهای شدیداً همبسته، به اندازه‌ی دو متغیری که خیلی با یکدیگر همبستگی ندارند به درد کشف متغیرهای احتمالی سوم

<sup>۱۶</sup> احتمال اینکه ۷۳درصد همبستگی بخواهد از روی تصادف باشد تنها ۴ در ۱۰۰۰ است- نویسنده

نمی خورند. در نتیجه، رفتیم که ببینیم چه چیز خاصی در آن ۱۳ فرهنگ وجود داشت که نمی‌گذاشت از روی میزان لذت بدنی دوران نوزادی، میزان خشونت دوران بزرگسالی را پیش‌بینی کنیم.

تحقیقات ما معلوم کرد در هر اجتماع، رسوم و عقاید مربوط به محبت بدنی به کودکان، متفاوت از رسوم و باورهای مربوط به رفتارهای جنسی است. وقتی ۶ فرهنگی که در آنها میزان محبت نوزادی بالا اما میزان خشونت بزرگسالی نیز بالا بود، از نظر رفتارهای جنسی پیشاازدواج با یکدیگر مقایسه شده‌اند، به شکل جالبی معلوم شد در ۵ مورد از این ۶ فرهنگ، آمیزش پیشاازدواج امری ممنوع بود و حفظ بکارت جنسی نیز یک ارزش والا به شمار می‌رفت. پس به نظر می‌رسد تأثیر مثبت محبت تنی به نوزاد، می‌تواند در سال‌های بعدی زندگی به واسطه‌ی سرکوب لذت حسی‌تنی (و ممنوعیت آمیزش پیشاازدواج) خنثی شود.

اما آن ۷ فرهنگ دیگر که از نظر محبت بدنی به نوزاد فقیر بودند و در عین حال، خشونت بدنی بزرگسالی نیز در آنها پایین بود همگی پذیرای رفتارهای جنسی پیشاازدواج بودند. بنابراین به نظر می‌رسد تأثیر محرومیت از محبت بدنی نوزاد، می‌تواند حین سال‌های نوجوانی، از طریق تجربیات جنسی سالم جبران شود. این یافته‌ها منجر به آن شد که در نظریه‌ی محرومیت از لذت تنی حسی بازنگری صورت دهیم، و این نظریه، از حالت یک مرحله‌ای به یک نظریه‌ی دو مرحله‌ای تکامل پیدا کند. حال به یاری این نسخه‌ی جدید، می‌توانستیم از روی وضعیت کودکان و نوجوانان، میزان وقوع خشونت بدنی را در ۴۸ مورد از ۴۹ فرهنگ مذکور بطور دقیق پیش‌بینی کنیم.

به این ترتیب، ریشه‌ی خشونت را می‌توان محروم‌ماندن از لذت حسی‌تنی در دوران نوزادی یا نوجوانی دانست. تنها استثنای واقعی در بین نمونه‌ها، قبیله‌ی خشن جیوارو<sup>۱۷</sup> در آمریکای جنوبی بود. وضعیت این جامعه نیازمند بررسی دقیق‌تر است تا علت‌های وجود خشونت در آن مشخص شود. ممکن است نظام اعتقادی حاکم بر فرهنگ جیوارو در این موضوع نقش مهمی

<sup>17</sup> Jivaro tribe

ایفا کند زیرا همانطور که یک انسان‌شناس به نام مایکل هارنر<sup>۱۸</sup> در کتاب «روح جیوارو»<sup>۱۹</sup> یادآوری می‌کند[6]، "این قبیله‌ی سرخپوستی، دارای یک باور ریشه‌دار است که با کشتن دشمن، می‌توان روحش را تصاحب کرد و به این شکل، به نوعی قدرت فراتطبیعی، ایمنی و مصونیت از مرگ دست یافت."

قدرت این نظریه‌ی محرومیت دومرحله‌ای، زمانی به قوی‌ترین حالت دیده می‌شود که ما جوامعی با میزان بالای محبت بدنی نوزادی و نوجوانی را با جوامعی مقایسه کنیم که در آنها، میزان محبت بدنی برای هر دو دوره‌ی رشد (هم نوزادی و هم نوجوانی) پایین است. آمار و ارقام مربوط به این موضوع بسیار روشنگر هستند: احتمال آنکه یک جامعه، به نوزادان محبت بدنی ورزیده، پذیرای رفتارهای جنسی پیشازادوچ باشد و در عین حال سطح بالایی از خشونت بدنی را تجربه کند، تنها ۲ درصد است (۴۸ از ۴۹ مورد). احتمال آنکه این رابطه تصادفی باشد ۱ در ۱۲۵۰۰۰ است. به واقع، در حوزه‌ی روانشناسی رشد، من هیچ متغیر دیگری نمی‌شناسم که به این قدرت بتواند میزان خشونت را در یک جامعه پیش‌بینی کند. بنابراین به نظر می‌رسد در این رابطه، یک اصل سرراست وجود دارد: جوامعی که در آنها انسانها، محبت بدنی دریافت می‌کنند به ندرت با خشونت بدنی درگیرند.

### ← جدول ۳: میزان محبت بدنی به نوزاد و میزان خشونت بدنی در بزرگسالی

در جوامعی که نوزادانش میزان بالایی محبت بدنی دریافت می‌کنند میزان خشونت بزرگسالی پایین‌تر از سایر جوامع است. در ۳۶ مورد از ۴۹ فرهنگی که مورد بررسی قرار گرفت، درجه‌ی بالای محبت بدنی به نوزادان، با درجه‌ی پایینی از خشونت بدنی بزرگسالی همراه بود- و برعکس. وقتی ۱۳ فرهنگ استثناء نیز بررسی شدند، معلوم شد خشونت در همه‌ی این فرهنگ‌ها به جز یک مورد (قبیله‌ی جیوارو در آمریکای جنوبی) می‌تواند از روی پذیرش یا عدم پذیرش رفتار جنسی پیشازادوچ در آن جامعه پیش‌بینی شود.

<sup>18</sup> Michael Harner

<sup>19</sup> Jivaro Souls

### جدول ۳: رابطه‌ی بین میزان محبت بدنی به نوزاد با خشونت بدنی در بزرگسالی

محبت بدنی پایین به نوزاد / خشونت بدنی پایین در بزرگسالی	محبت بدنی بالا به نوزاد / خشونت بدنی بالا در بزرگسالی	محبت بدنی پایین به نوزاد / خشونت بدنی بالا در بزرگسالی	محبت بدنی بالا به نوزاد / خشونت بدنی پایین در بزرگسالی
*Ainu	Cheyenne #	Alorese	Andamanese
*Ganda	Chir–Apache #	Aranda	Arapesh
*Kwakiutl	Crow #	Araucanians	Balinese
*Lepcha	Jivaro [A] #	Ashanti	Chagga
*Pukapuka	Kurtatchi #	Aymara	Chenchu
*Samoans [B]	Zuni [C]	Azande	Chuckchee
*Tanala		Comanche	Cuna
		Fon	Hano
		Kaska	Lau
		Marquesans	Lesu
		Masai	Maori
		Navaho	Murngin
		Ojibwa	Nuer
		Thonga	Papago
			Siriono
			Tallensi
			Tikopia
			Timbira
			Trobriand
			Wogeo
			Woleaians
			Yahgan

- فرهنگ‌هایی که در آنها آمیزش جنسی پیشاازدواج ممنوع است با # مشخص شده‌اند.
- فرهنگ‌هایی که در آنها آمیزش پیشاازدواج مجاز است با \* مشخص شده‌اند.

[A] با استناد به هارنر (۱۹۷۲) فرهنگ جیوارو به غلط در این ستون قرار داده شده و متعلق به ستون دوم است. (گفتگوی شخصی)

[B] با استناد به دِرک فریمن، پروفسور انسان‌شناسی، دانشگاه ملی استرالیا، اقوام ساموانز متعلق به ستون دوم هستند. (گفتگوی شخصی)

[C] جامعه‌ی زونی، در ستون اول نیز قرار می‌گیرد.

**Source:** Textor [1]; infant behavior ratings from Barry, Bacon and Child [3]; and adult violence ratings from Slater [5]

This table is a revised version updated with information from the article “Can More Touching Lead to Less Violence in Our Society?” by Lionel Gambill, published in *The Truth Seeker*, March/April 1989. Gambill writes: “Subsequent to original publication of this material in *The Futurist* in April 1975, cultural anthropologists informed Prescott of errors in some of the original codings in the reference work on which the comparison was based. When these errors were corrected, no exceptions remained. The Pleasure/ Violence Reciprocity Theory, applied to the cultures listed in that reference work, has a predictive validity of 100%.” The original version of the table from the *Futurist* is available here: <http://www.violence.de/prescott/bulletin/oldtables.html>

تا به اینجا دیدیم که دریافت محبت و لذت بدنی در دوران نوجوانی، به اندازه‌ی دریافت محبت در دوران نوزادی با مسئله‌ی خشونت مرتبط است. از همین روست که بین ممنوعیت رفتارهای جنسی پیشازادواج در یک جامعه، و وقوع جلوه‌های مختلف جرم و خشونت، رابطه‌ی معنادار و مستقیمی وجود دارد. همانطور که جدول ۴ نشان می‌دهد، بین میزان ممنوعیت آمیزش پیشازادواج، و متغیرهای دیگری نظیر میزان بزرگی جوامع، میزان پیچیدگی‌شان، لایه‌بندی طبقاتی، اندازه‌ی خانواده‌ها، امکان خرید همسر، وجود برده‌داری، و وجود یک قدرت مافوق طبیعی در تعیین اخلاقیات جامعه نیز ارتباط وجود دارد. در این بین، رابطه‌ی موجود بین میزان گستردگی (اندازه‌ی) خانواده، و ممنوعیت آمیزش پیشازادواج جای تأکید و تأمل دارد زیرا این موضوع نشان می‌دهد هسته‌ای بودن خانواده در فرهنگ‌های غربی، می‌تواند یک عامل تأثیرگذار در عدم پذیرش رفتارهای غیرازدواجی باشد. البته همین موضوع می‌تواند درباره‌ی مقیاس یک اجتماع، میزان پیچیدگی اجتماعی، و نوع لایه‌بندی طبقاتی نیز مطرح باشد.

تعجبی ندارد که وقتی نیاز افراد به پیشرفت و شکوفایی شخصی، با محرومیت از لذت و محبت حسی‌تنی ترکیب شود، نتیجه‌اش تقویت خودخواهی و خودشیفتگی خواهد بود. به همین شکل، وجود رقص‌های خودنمایانه و پورنوگرافی را نیز می‌توان جایگزین‌هایی برای رفتارهای جنسی طبیعی و سالم تفسیر کرد. تعجبی ندارد برخی کشورهایی که در رابطه با سکسوالیته<sup>۰</sup> زنان از همه سرکوب‌تر هستند، اتفاقاً از نظر اشکال هنری پورنوگرافیک، بسیار غنی و پرکار هستند.

<sup>۰</sup> باید دقت کرد که معنی «سکسوالیته» با «سکس» (آمیزش جنسی) تفاوت دارد و به مفهوم گستردگتری اشاره دارد که جلوه‌های غیرشهوانی لمس و تماس را نیز دربرمی‌گیرد. میشل فوکو در اهمیت سکسوالیته می‌گوید: «سکس، مفهوم و انگاره‌ای است که در سامانه‌ی سکسوالیته ساخته می‌شود»-م

## ← جدول ۴: آمیزش جنسی پیشاازدواج، خشونت بدنی، و دیگر رفتارهای بزرگسالان

وجود آزادی برای افراد جوان و نوجوان جهت تجربه‌ی آمیزش پیشاازدواج، می‌تواند به کاهش خشونت در جامعه کمک کند، و لذتی که جوانان و نوجوانان در آمیزش جنسی تجربه می‌کنند می‌تواند فقدان احتمالی لذت و محبت بدنی حین دوران نوزادی را جبران کند. دیگر پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهد در جوامعی که آمیزش جنسی پیشاازدواج مورد نکوهش و مجازات است غالباً اقدام به خرید همسر، پیروی از اخلاقیات سنتی‌آیینی، و انجام بردهداری متداول است. سایر نتایج این پژوهش‌ها در جدول زیر آورده شده است.

**جدول ۴: ویژگی‌های رفتاری بزرگسالان، در جوامعی که آمیزش پیشاازدواج قویاً ممنوع است.**

احتمال تصادفی‌بودن	N (تعداد جوامع)	درصد %	رفتارهای بزرگسالی
۰.۰۰۰۳	۸۰	۷۳	اندازه‌ی جامعه بزرگ است
۰.۰۰۵	۱۷۶	۵۹	در آن جامعه، بردهداری وجود دارد
۰.۰۱	۱۵	۸۷	جامعه ساختار اجتماعی پیچیده‌ای دارد
۰.۰۵	۲۸	۷۱	میزان وقوع جرائم شخصی بالاست
۰.۰۱	۱۱۱	۶۰	آن جامعه، لایه‌بندی طبقاتی پررنگی دارد
۰.۰۷	۳۱	۶۸	میزان وقوع دزدی بالاست
۰.۰۰۸	۶۳	۷۰	شعاع (اندازه‌ی) خانواده کوچک است
۰.۰۰۵	۵۸	۷۱	آمیزش خارج‌ازدواج ممنوع است
۰.۰۲	۱۱۴	۵۴	زنان، در ازای پرداخت پول خریداری می‌شوند.
۰.۰۰۹	۳۷	۶۵	اضطراب اختهشدن بالاست
۰.۰۳	۵۰	۶۲	ممنوعیت آمیزش پس از زایمان طولانی‌تر است
۰.۰۴	۳۷	۶۸	خواهی جنگ‌طلبی بسیار بالاست
۰.۰۰۴	۲۳	۸۳	میزان ابتلا به ناتوانی جنسی بالاست
۰.۰۷	۳۵	۶۹	میزان کشتار، شکنجه، و مثله‌سازی دشمن بالاست
۰.۰۴	۳۸	۶۶	میزان خودشیفتگی بالاست
۰.۰۴	۶۶	۶۵	رقص‌های خودنمایانه جلوه‌ی پررنگی دارد
۰.۰۱	۲۷	۸۱	باید و نبایدهای اخلاقی، از آسمان دیکته می‌شود

۶۲۹.۴.۶۳.



اولین ماهها بسیار مهم است.  
شیردادن از پستان،  
درآغوش گرفتن و نوازش نوزاد،  
کمک می کند تا او در  
بزرگسالی تبدیل به فردی  
خشون نشود.

## آمیزش بروزنزوجی

بررسی میزان تأثیر ممنوعیت آمیزش بروزنزوجی بر وقوع خشونت و ارتکاب جرائم نیز روشنگر است. داده‌ها به وضوح نشان می‌دهد نگرش‌های تنبیه‌سروکوبگرانه به آمیزش بروزنزوجی، با میزان وقوع خشونت بدنی، جرائم شخصی، و انجام بردۀ داری ارتباط دارد. برای نمونه، در جوامعی که تک‌همسری حاکم است، تاکید زیادی بر جلال و شکوه اقدامات نظامی، و تقدیس خدایانی خشن وجود دارد.

این داده‌های میان فرهنگی، ما را به حرف آن روانشناسان و جامعه‌شناسانی نزدیک می‌کند که بر این باورند آن دسته از نیازهای تنانی و روانی که درون یک ازدواج برآورده نمی‌شوند بایستی بی‌آنکه اولویت روابط زناشویی تحت الشعاع قرار گیرد در خارج از ازدواج برآورده شوند.

این یافته‌ها به روشنی از این دیدگاه حمایت می‌کند که محرومیت از لذت بدنی طی سال‌های زندگی- به ویژه حین مقاطع رشد در نوزادی، کودکی و نوجوانی- ارتباط نزدیکی با میزان مبادرت به خشونت‌های فردی و اجتماعی دارد. این دیدگاه‌ها بایستی در مورد جوامع صنعتی و پساصنعتی بزرگ‌مقیاس و پیچیده نیز بکار بسته شود. طی دهه‌ی گذشته، میزان ارتکاب جرائم و خشونت بدنی در ایالات متحده به طور جدی افزایش یافته است. طبق آمارهای FBI، بین سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۲، میزان قتل و خشونت ۵۳درصد افزایش یافته است. در همین حال، میزان تجاوز جنسی نیز ۷۰درصد افزایش یافته است.

این آمار و ارقام، مجدداً ما را در مورد ارتباط خاص سکسوالیته با خشونت به فکر وامی دارد. علاوه بر آمارهای مربوط به تجاوز جنسی، شواهد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد در ایالات متحده، خشونت جنسی بیشتر از لذت جنسی مورد ترجیح است. برای نمونه، این موضوع، در فیلم‌های مورد پذیرش یا مورد نکوهش ما نیز مشهود است. ما تولید و تماشای فیلم‌های جنسی خشونت‌آمیز یا مربوط به تجاوز جنسی را می‌پذیریم اما پخش فیلم‌های

جنسی لذت‌محورانه (پورنوگرافی<sup>۲۱</sup>) را ممنوع اعلام می‌کنیم. در سینماهای ما، فیلم‌های جنسی خشنی نظیر سگ‌های پوشالی<sup>۲۲</sup>، پرتقال کوکی<sup>۲۳</sup>، کلانسمن<sup>۲۴</sup> اکران عمومی می‌شود، اما پخش فیلم‌های مربوط به لذت جنسی (نظیر دیپ‌تروت<sup>۲۵</sup>، شیطان پنهان در خانم جونز<sup>۲۶</sup>) ممنوع اعلام می‌شود. تلاش‌ها برای تعطیل کردن سالن‌های ماساژ، یک نمونه‌ی دیگر از نگرش‌های لذت‌ستیزانه‌ی ماست. از قرار معلوم، آمیزش جنسی لذت‌گرایانه، امری غیراخلاقی و غیرقابل قبول است اما انجام آمیزش‌های خشن و دردناک، امری اخلاقی و قابل قبول است.

من برای بررسی این موضوع، پرسش‌نامه‌ای تهیه کردم و از ۹۶ دانشجوی بطور میانگین ۱۹ ساله خواستم تا آن را تکمیل کنند. نتایج این پرسش‌نامه (جدول ۵) نشان می‌داد بین عدم پذیرش لذت حسی‌تنی (بویژه لذت مربوط به آمیزش پیشازادوچ یا بروزنزوجی) و بروز خشونت بدنی ارتباط وجود دارد. آن‌دسته از دانشجویانی که اعمالی نظیر سقط‌جنین، آمیزش پیشازادوچ مسئولانه، و بر亨گی درون خانواده را غیرقابل قبول می‌دانستند غالباً با تنبیه بدنی کودکان موافق بودند و بر این باور بودند که درد کشیدن، به شکل‌گیری یک شخصیت از نظر رضایت‌بخش‌تر از انجام آمیزش جنسی می‌دیدند. داده‌های بدست‌آمده از این پرسش‌نامه به روشنی نشان می‌دهد همان رابطه‌ای که در جوامع بدوى بین خشونت و لذت دیده می‌شود در جوامع صنعتی مدرن نیز صادق است.

<sup>۲۱</sup> نویسنده در نظر ندارد که همه‌ی فیلم‌های پورنو، محتوای جنسی لذت‌محورانه‌ی سالمی ندارند و در بسیاری موارد، لذت موجود در این فیلم‌ها نیز آلوده به مضامین خشن و آسیب‌زاست و واکنشی به کمبودهای عاطفی و حسی‌تنی افراد است-م

<sup>22</sup> Straw Dogs

<sup>23</sup> Clockwork Orange

<sup>24</sup> The Klansman

<sup>25</sup> Deep Throat

<sup>26</sup> The Devil in Miss Jones

یک راه دیگر برای نگریستن به ارتباط متقابل خشونت و لذت، بررسی سیاستهای جوامع در مورد مواد مخدر است. به عبارت دیگر، هر جامعه، از قانونی شدن مواد و داروهایی حمایت خواهد کرد که با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی اش همخوانی داشته باشد. برای مثال، جامعه‌ی ایالات متحده یک جامعه‌ی رقابتی، تهاجمی و خشن است؛ در نتیجه، داروها و موادی را قانونی و مجاز می‌داند که این رقابت، تهاجم و خشونت را تسهیل می‌کند و مصرف موادی که چنین رفتارهایی را مهار می‌کند ممنوع اعلام می‌کند. برای نمونه، الكل، یک تسهیل‌گر شناخته شده برای بروز رفتارهای خشن است و اگرچه بسیار اعتیادآور و آسیب‌زاست، اما در ایالات متحده قانونی و پذیرفته شده است. در مقابل، ماری‌جوانا که لذت لمس و تماس را افزایش داده و رفتارهای تهاجمی و خشن را مهار می‌کند ممنوع و نکوهیده است. من فکر می‌کنم دلیل اصلی ممنوعیت ماری‌جوانا در ایالات متحده همین است. به همین شکل، هروئین ممنوع اعلام می‌شود، و در عوض متادون که اعتیادآور اما فاقد لذت است پذیرفته می‌شود.

داده‌های بدست آمده از پرسشنامه‌ی من نیز این موضوع را تایید می‌کند. جدول ۵ نشان می‌دهد ارتباط بسیار قوی و معناداری بین مصرف الكل و تنبیه شدن توسط والدین وجود دارد؛ به طوریکه افرادی که محبت بدنی اندکی از مادرشان دریافت کرده‌اند و پدرشان آنها را تنبیه بدنی می‌کرده است غالباً پس از نوشیدن الكل، پرخاشگر و خشن می‌شوند. چنین افرادی، الكل را رضایت‌بخش‌تر از سکس می‌دانند. اما رابطه‌ی بین تنبیه بدنی والدین و استفاده از مواد مخدر، حتی از این هم قوی‌تر است؛ این پرسشنامه همچنین نشان می‌دهد ارتباط بالایی بین سرکوب میل جنسی و استفاده از مواد مخدر وجود دارد. کسانی که روابط پیشاازدواج را «غیرقابل قبول» می‌دانند غالباً پس از نوشیدن الكل، از خود پرخاشگری نشان می‌دهند؛ و همینطور مصرف مواد مخدر و الكل را بر لذت جنسی ترجیح می‌دهند. این شاهد دیگری بر این قضیه است که لذت ناشی از مواد مخدر، در حکم جایگزینی برای لذت حسی‌تنی عمل می‌کند.

## ← جدول ۵: رابطه‌ی بین خشونت و لذت حسی‌تنی: نگرش‌های دانشجویان کالج

در جوامع صنعتی مدرن نیز به همان اندازه‌ی جوامع بدوى، بین خشونت و لذت حسی‌تنی رابطه‌ی متقابل وجود دارد. این نظریه، توسط پرسشنامه‌ی ارائه شده به ۹۶ دانشجوی کالج (به طور متوسط ۱۹ ساله) آزموده شد و نتایج نشان داد دانشجویانی که نسبت به تجربه‌ی لذت جنسی نگرش‌های نسبتاً منفی داشتند غالباً با تنبیه بدنی کودکان موافق بودند و بر این باور بودند که برای حل مشکلات، توسل به خشونت ضروری است.

از دانشجویان خواسته شد تا به یک سری جملات، از ۱ تا ۶ نمره دهند؛ عدد ۱ نشان‌دهنده‌ی موافقت کامل، و عدد ۶ نشان‌دهنده‌ی مخالفت کامل بود. سپس، به کمک یک تکنیک آماری، برای افراد خشن یک پروفایل شخصیت ایجاد شد. جدول ۵، نشان می‌دهد که بین جملات مختلف به عنوان شاخص‌های ارزش‌های اجتماعی-اخلاقی چه ارتباطی وجود دارد. اعدادی که در ابتدای جملات آمده‌اند، در حکم «ضریب همبستگی» هستند و نشان می‌دهند که هر متغیر تا چه حد در توصیف کلی شخصیت افراد نقش دارد.

### بررسی میزان ارتباط بین نگرش‌های روانی‌اجتماعی فرد با یکدیگر (Factor 1: 66.6%)

#### تایید خشونت

- .۸۵. انجام تنبیهات بدنی سخت، برای کودکان نافرمان مفید است.
- .۸۱. تنبیه بدنی و دردکشیدن، برای شکل‌گیری یک شخصیت اخلاقی قوی مفید است.
- .۸۰. جامعه بایستی سقط‌جنین را ممنوع کند.
- .۷۶. جامعه بایستی با اجرای مجازات‌های سخت موافقت کند.
- .۷۵. توسل به خشونت، برای حل ریشه‌ای مشکلات ما ضروری است.
- .۷۴. تنبیه بدنی بایستی در مدارس مجاز باشد.
- .۶۹. از فیلم‌های پورن خشن و دگرآزارانه لذت می‌برم.
- .۵۴. خیلی اوقات حس می‌کنم دوست دارم بقیه را بزنم.
- .۴۳. می‌توانم درد را به خوبی تحمل کنم.

## محکوم کردن لذت حسی تنی

---

۸۴. جامعه بایستی با تن فروشی مقابله کند.
۸۰. آمیزش پیشازادوچ حتی از نوع مسئولانه اش نیز قابل قبول نیست.
۷۸. برهنه بودن افراد درون خانواده، تاثیر بدی بر بچه ها دارد.
۷۳. تجربه‌ی لذت جنسی، قوام اخلاقی شخصیت را تضعیف می‌کند.
۷۲. جامعه بایستی در رفتارهای جنسی خصوصی بین بزرگسالان دخالت کند.
۶۹. آمیزش خارج ازدواج حتی از نوع مسئولانه اش نیز از نظر من پذیرفته نیست.
۶۱. عطر تازه و طبیعی بدن افراد، غالباً برایم آزاردهنده است.
۴۷. از فیلم‌های پورنی که صحنه‌های عاشقانه و عاطفی داشته باشد لذت نمی‌برم.
۴۲. غالباً وقتی دیگران لمس می‌کنند مو به تنم سیخ می‌شود.

## ترجیح الکل و مواد روان‌گردان به آمیزش جنسی

---

۷۰. نوشیدن الکل برایم از آمیزش جنسی رضایت‌بخش‌تر است.
۶۵. مصرف مواد روان‌گردان برایم از آمیزش جنسی رضایت‌بخش‌تر است.
۶۰. وقتی الکل می‌نوشم میزان خشونت و پرخاشگری‌ام بیشتر می‌شود.
۴۹. مصرف الکل را به ماری‌جوانا ترجیح می‌دهم.
۴۵. تعداد دفعاتی که در ماه الکل می‌نوشم از تعداد دفعاتی که ارگاسم را تجربه می‌کنم بیشتر است.

## محافظه‌کاری سیاسی

---

۸۲. من بیشتر به دیدگاه‌های سیاسی محافظه‌کارانه گرایش دارم.
۷۷. میزان بالا بودن سن فرد (هرچه بالاتر باشد)
۵۱. من غالباً روایی شناور بودن، پرواز کردن، سقوط، یا صعود از جایی را می‌بینم.
۴۵. مادرم غالباً نسبت به من با بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی برخورد می‌کند.
۴۰. زمانی را به یاد می‌آورم که پدرم مرا به دفعات زیاد تنبه به بدنی می‌کرد.

The collaboration of Douglas Wallace, Human Sexuality Program, University of California Medical School, San Francisco, in the questionnaire study is gratefully acknowledged.

This table is a slightly revised version. The original version has been preserved here:

<http://www.violence.de/prescott/bulletin/oldtables.html>

## ریشه‌های فلسفی-اعتقادی

ریشه‌های این ارتباط بنیادی بین خشونت بدنی و لذت بدنی را می‌توان تا دو گانه باوری فلسفی و دیدگاه‌های مذهبی در باب رابطه‌ی تن/روان دنبال کرد. در فلسفه‌ی غرب، انسان یک موجود واحد و یگانه در نظر گرفته نمی‌شود بلکه از دو بخش تشکیل شده است: تن و روان؛ و این دو در جدالی دائم با یکدیگر قرار دارند اما در فلسفه‌ی یونان، رابطه‌ی بین تن و روان بسیار متفاوت از مفهوم یهودی مسیحی است. در افکار یهودی مسیحی، هدف از زندگی، اهمیت دادن به روان است و خواسته‌های تن، به عنوان مانع مざحمد برای رسیدن به این هدف نگریسته می‌شود. از این رو، تن بایستی تنبیه شود و محرومیت داده شود. به قول سنت پاول<sup>۲۷</sup>: "ریشه‌ی لذت‌های بدنی را بخشکانید؛ چراکه دنبال کردن این نوع لذت‌ها با مرگ و نابودی همراه است، اما اگر لذت‌های تن را سرکوب کنید به جاودگانی خواهید رسید." (Romans 8:13) سنت پاول، آشکارا افراد را دعوت می‌کند تا به عنوان یک پیش‌نیاز ضروری برای جاودانگی روان، خود را از لذت‌های حسی‌تنی محروم کنند و دردهای حسی‌تنی بیشتری بر خود وارد کنند. و ادامه می‌دهد: "به این نتیجه رسیده‌ام که به صلاح مرد است زن را لمس نکند." (Corinthians, 7: 11).

---

<sup>27</sup> St. Paul

اما ارسطو، به چنین ارتباط خصمانه‌ای بین تن و روان باور نداشت و در عوض آنها را مکمل هم می‌دانست و عقیده داشت وضعیت روح و روان، به وضعیت بدن وابسته و متکی است؛ از این رو، می‌نویسد، "مراقبت از تن، بایستی مقدم بر روان باشد." (*Politica*)

ارسطو همچنین به بررسی رابطه‌ی متقابل لذت و درد می‌پردازد و تشخیص می‌دهد که جستجوی افراطی و بیمارگونه‌ی لذت بدنی می‌تواند ناشی از ناخوشی و درد بدنی باشد؛ و می‌نویسد، "در تجربه‌ی لذت‌های بدنی مفید نیز می‌توان به راه افراط افتاد، اما خطا در افراط است و نه این لذت‌های ضروری. برای نمونه، همه‌ی آدمها از چیزهایی نظیر غذای خوب، شراب یا روابط جنسی لذت می‌برند اما این به آن معنا نیست که همه‌ی آدمها از این چیزها به شکل درستی لذت می‌برند.<sup>۲۸</sup> ارسطو در بحث پیرامون بالاترین خیر نیز به طور علنی بیان می‌کند که: "بالاترین خیر، تجربه‌ی برخی لذت‌ها است، هرچند که اکثر لذت‌ها بد هستند و حتی می‌توان گفت بد به معنی مطلق کلمه." (*Nichomachean Ethics*, Book 7)

به روشنی می‌توان دید مفهوم یهودی‌مسیحی از لذت حسی‌تنی، کاملاً خلاف چیزی است که توسط ارسطو بیان شده؛ به ویژه دیدگاه ارسطو در مورد تسکین دردهای بدنی، با توصل به تجربیات حسی‌تنی لذت‌بخش. این انکار لذت‌های حسی‌تنی در آموزه‌های پولوسی‌مسیحی<sup>۲۹</sup>،

---

<sup>۲۸</sup> ارسطو ادامه می‌دهد: "عکس این موضوع نیز در مورد درد صادق است؛ به این شکل که ممکن است فرد به جای پرهیز از درد مفرط، درد را بطور کامل کنار بگذارد. بماند که برای یک فرد افراط‌کار، کنارگذاشتن افراط، می‌تواند درد محسوب شود (...). حال باید روشن کرد چرا ممکن است فرد در لذت‌های بدنی زیاده‌روی کند. اولین دلیل می‌تواند این باشد که لذت‌بردن، درد را خاتمه می‌دهد. وقتی فرد درد مفرطی را تجربه می‌کند، آنگاه به دنبال افراط در لذت و لذت بدنی می‌رود تا به این شکل، آن درد را جبران کند. این لذت‌های جبرانی، به حالت افراط‌گونه درمی‌آید چراکه قرار است جبرانی برای دردهای مفرطی باشد که فرد تجربه می‌کند." (*Nichomachean Ethics*, Book 7)

<sup>۲۹</sup> Pauline Christian doctrine: نسخه‌ای از مسیحیت که تحت تاثیر آموزه‌های پولوس است. با اینکه، پولوس هرگز با عیسی مستقیماً دیدار نکرده بود، اما او بود که مسیحیت را از یهودیت جدا ساخت. اکثر مسیحیان به طور سنگینی بر آموزه‌های او تکیه دارند و آنها را به عنوان توضیح و تفسیر آموزه‌های عیسی می‌دانند-م

منجر به شکل‌گیری انواع جایگزینی از «تسکین» شده است: نظیر ایجاد دردهای حسی‌تنی دردنگ با پوشیدن لباس‌های ریاضت‌کشی، خودزنی و ایجاد جراحت<sup>۳۰</sup>، خشونت بدنی علیه دیگران، و همینطور روی‌آوردن به لذت‌های غیرحسی‌تنی نظیر مواد مخدر.

مطالعات آزمایشگاهی انجام‌شده روی حیوانات نیز این موضوع را تایید می‌کند. برای نمونه، حیواناتی که از تجربه‌ی حسی‌تنی و حرکت محروم می‌شوند شروع به آسیب‌زدن و زخمی‌کردن خودشان می‌کنند. درک این حیوانات از مفهوم درد، به واسطه‌ی محرومیت‌های حسی‌تنی در سال‌های ابتدایی زندگی مختل می‌شود و همینطور نسبت به لمس‌شدن توسط دیگران نیز بیزاری نشان می‌دهند. این می‌شود که آنها از تجربه‌ی لذت بدنی دوری می‌کنند {و/یا دور می‌مانند} و به این طریق، دقیقاً از همان چیزی دور می‌مانند که برای درمان به آن نیاز دارند. در این شرایط، یکی از دم‌دست‌ترین گزینه‌های جبرانی {برای رفع این تنש}، توسل به خشونت بدنی {علیه خود و/یا دیگران} است. و این در حالی است که، برای این حیوانات، ایجاد درد بدنی برای خود و دیگران، به واسطه‌ی درک مختل‌شده‌شان از درد تسهیل شده است. چنین می‌شود که نهایتاً، توسل به خشونت بدنی و ایجاد درد، تبدیل به نوعی تسکین و درمان پرهزینه و آسیب‌زا برای کسانی می‌شود که از لذت حسی‌تنی محروم مانده‌اند.

این پرسش مطرح می‌شود که چطور فلسفه و الهیات مسیحی، که عمیقاً از ارسطو وام گرفته شده، تا به این حد از دیدگاه‌های ارسطو در باب اخلاقیات لذت فاصله گرفته است. ریشه‌های این تغییر موضع را می‌توان در سرتاسر کتاب «عهد عتیق»<sup>۳۱</sup> یافت که مثلاً در فصل اول، اساساً با اخراج آدم و حوا از باغ عدن شروع می‌شود. اولین پیامد این گناه برای حوا این بود که برهنه‌گی تبدیل به امری شرم‌آور شد. این موضع حتی می‌تواند نقطه‌ی آغاز خصومت مرد نسبت به زن، و برابرگرفتن زن با شیطان باشد- به‌ویژه شیطانی که با اغفال جنسی {مردان-م}

<sup>۳۰</sup> نمونه‌های این نوع حرکات آیینی افراطی را در فرهنگ خودمان نیز می‌توان به چشم دید-م

<sup>۳۱</sup> Old Testament: «عهد عتیق» یا «عهد قدیم» کتاب مقدس یهودیان است که مسیحیان نیز آن را پذیرفته و به عنوان بخش اول از کتاب مقدس قرار داده‌اند. «عهد عتیق»، نامی است که مسیحیان در مقابل «عهد جدید» به این کتاب داده‌اند؛ اما یهودیان به کتاب مقدس خود «تَنَحَّ» می‌گویند-م

سروکار دارد. این موضوع بطور واضح در کتاب زکریا<sup>۳۲</sup> هنگام توصیف یکی از فرشتگان از بُشکه‌ی در حال پرواز مشهود است (۵:۵-۸): "این بشکه که در حال نزدیک شدن است همان گناه ایشان بر روی زمین است." سپس درپوش سُربِی بُشکه برداشته می‌شود و زنی دیده می‌شود که درونش نشسته است. فرشته ادامه می‌دهد، "این همان شیطان است، و او را با ضربه دوباره به داخل بشکه می‌فرستد، و درپوش بشکه را می‌گذارد."

خشونت علیه سکسوالیته، و استفاده از سکسوالیته برای ابراز خشونت بويژه علیه زنان، ریشه‌های بسیار عمیقی در سنت مسیحی دارد و از همان آغاز مطرح بوده است. در فصل نوزدهم «پیدایش» (۱۱:۱-۱۹)، اولین بخش از کتاب «عهد عتیق»، تجاوز به زن به عنوان کاری پذیرفته، اما تجاوز به مرد «یک کار شیطانی» مطرح می‌شود. این فصل، راجع به نابودی دو شهر سودوم و گومورا<sup>۳۳</sup> است و با توصیف مهمان‌نوازی لوط نسبت به دو مرد مسافر (در حقیقت دو فرشته) در خانه‌اش آغاز می‌شود.

یکروز عصر، مردان شهر به در خانه‌ی لوط می‌آیند و می‌گویند آن مردانی که دیشب به خانه‌ی تو آمده‌اند کجا‌اند؟ آن‌ها را برای ما بیاور تا با آنها نزدیکی کنیم. با شنیدن این حرف، لوط به بیرون می‌آید تا با آنها صحبت کند و وقتی در را می‌بندد خطاب به مردان شهر می‌گوید: "از شما خواهش می‌کنم، برادرانم، که چنین کار شومی انجام ندهید. من دو دختر باکره دارم که هرگز با مردی آمیزش نداشته‌اند. بگذارید آنها را بیاورم تا هرچه می‌خواهید با آنها انجام دهید؛ اما کاری با این دو مرد نداشته باشید زیرا آن‌ها زیر سرپناه من آمده‌اند." اما مردان شهر با پرخاش می‌گویند، "از سر راهمان کنار برو. آنها به عنوان مهاجر به اینجا آمده‌اند و حالا تو جرئت کرده‌ای به ما دستور بدھی؟ پس ما با تو کاری بدتر از آن‌ها انجام می‌دهیم." سپس سعی می‌کنند در را بشکند اما آن دو مهمان، لوط را به داخل می‌کشند و با دستشان پشت در

---

<sup>۳۲</sup> : یکی از کتاب‌های عهد عتیق-Zechariah

<sup>۳۳</sup> Sodom and Gomorrah: نام دو شهر که در «سفر پیدایش» و دیگر کتاب‌های مقدس مورد اشاره قرار گرفته است. بر پایه‌ی تورات، این دو شهر، در کنار رود اردن و در جنوب کنعان، و در کرانه‌ی دریای مرده قرار داشته‌اند. به دلیل گناه لوط، مردمان شهر مورد عذاب الهی قرار گرفته و نابود می‌شوند-م

را می‌گیرند. همزمان، مردان مهاجم در ورودی خانه گیر می‌افتد و نوری کورکننده آنها را ناتوان از خروج می‌کند. در ادامه‌ی داستان، این دو فرشته، لوط و خانواده‌اش را تا رسیدن به نقطه‌ای امن همراهی می‌کنند و سپس شهرهای سودوم و گومورا را بابت این گناه کبیره‌شان از بین می‌برند.



گفته می‌شود هنگام دور شدن از شهر، این دو فرشته به لوط و خانواده‌اش می‌گویند که مبادا چهره برگردانند و به آن شهر نگاه کنند. اما در همان حال که باران آتش و سنگ به سودوم و گومورا می‌بارد همسر لوط به عقب می‌نگرد و تبدیل به تلی از نمک می‌شود—

جای تأمل دارد که لوط، بابت فرستادن دو دختر باکره‌اش به این تجاوز گروهی، هیچ شماتی نمی‌شود. همین داستان در کتاب‌های حزقیل<sup>۳۴</sup> (۲۳:۱-۴۹)، و قضاط<sup>۳۵</sup> (۱۹:۲۲-۳۰) نیز تکرار شده است.

با توجه به وجود چنین سنتی، قابل فهم است که حین دوران تفتیش عقاید در قرون وسطی نیز این زنان بودند که به دلیل آمیزش با شیطان و لذت‌جویی، محکوم به مجازات و مرگ

<sup>۳۴</sup> Ezekiel

<sup>۳۵</sup> Judges

می‌شندند. می‌توان پرسید تا بحال کدام مرد به واسطه‌ی همخوابگی با شیطان محکوم به مرگ شده است؟ این طرز فکر، در فرهنگ مدرن نیز حفظ شده و این زنان هستند که بابت تن‌فروشی تنبیه می‌شوند اما با مشتریان مذکرشان برخورد قاطعی نمی‌شود.

پذیرش تجاوز جنسی به زنان طی اعصار و در کتاب‌هایی همچون انجیل، باعث شده روان مردانی که تحت این سنت بزرگ شده‌اند بی‌رحم شود. این موضوع، در جملات مایکل مک‌کاسکر<sup>۳۶</sup> گروهبان دریایی، که شاهد یکی از تجاوز‌های گروهی در ویتنام بوده نیز به خوبی پیداست.<sup>[7]</sup> مک‌کاسکر، از یک گروه ۹نفره از مردان تفنگدار صحبت می‌کند که به یک روستای کوچک وارد می‌شوند و اعلام می‌کنند قصد دستگیری زنی به نام «روسپی ویت‌کونگ» دارند. اما وقتی به روستای او می‌رسند به جای دستگیری‌اش، همگی به او تجاوز می‌کنند. از قضا، یکی از این مردان بعدها به این گروهبان می‌گوید که این اولین باری بوده که پوتین به پا، با یک زن «عشق‌بازی» کرده است. رئیس دسته در حقیقت این گروهبان بوده اما از روی بی‌کفايتی یک سرجوخه هدایت دسته‌اش را به عهده می‌گيرد. بعدها این گروهبان می‌گوید در این ماجرا نقشی نداشته و این نوع کارها خلاف موازین اخلاقی‌اش بوده است. او وقتی می‌بیند تلاشش برای منصرف‌کردن سربازانش به جایی نمی‌رسد، به نقطه‌ی دیگری از روستا می‌رود، در جایی می‌نشیند، و با ناراحتی به زمین خیره می‌شود، و برای خود احساس تأسف می‌کند. اما در هر صورت آن‌ها به آن زن تجاوز می‌کنند و بعد از آنکه آخرین مرد با او «عشق‌بازی» می‌کند، در سرمش گلوله خالی می‌کنند.

به راستی روان آمریکایی‌ها به کدامین مسیر افتاده که به آنها اجازه می‌دهد برای توصیف این تجاوز از واژه‌ی «عشق‌بازی» استفاده کنند؟ و این چه عمل عاشقانه‌ایست که در انتهای با خالی‌کردن یک گلوله در سر آن زن تکمیل می‌شود؟

در اینجا می‌توان پرسید اساساً چرا برخی مردان به زنان تجاوز می‌کنند؟ پژوهش‌ها نشان می‌دهد اکثر افراد متتجاوز، دارای سابقه‌ی خانوادگی قرارگرفتن در معرض تنبیه بدنی، خشونت، و فقدان محبت مادری هستند. من تجاوز جنسی را به مثابه‌ی انتقام مرد از زن، بابت

<sup>36</sup> Michael McCusker

از دستدادن زودهنگام محبت بدنی مادرانه تفسیر می‌کنم. در واقع، با این کار، آن مرد خشمش نسبت به مادری که به قدر کافی به او مهر و لذت تنی نورزیده، را به هزینه‌ی تخریب لذت جنسی زنی دیگر بیرون می‌ریزد.

تفسیر دیگر می‌تواند این باشد که آزادی جنسی روزافزون زنان، موقعیت سلطه و قدرت مردان بر زنان را به خطر می‌اندازد و مردان با توسل به خشونت جنسی علیه زنان، سعی در حفظ سلطه‌ی از دست رفته می‌کنند؛ چراکه تجاوز جنسی، لذت جنسی زن را تخریب می‌کند و لذت دگرآزارانه‌ی مرد را افزایش می‌دهد. در واقع، با انجام تجاوز، مرد از خود در برابر لذت جنسی زن که موقعیت قدرت و سلطه‌ی او را به خطر انداخته دفاع می‌کند.<sup>۳۷</sup>

به باور من، علت ریشه‌ای تجاوز جنسی، محرومیت از محبت حسی‌تنی در روابط والد-فرزنده و روابط جنسی بزرگسالی، و همینطور قرار گرفتن در معرض آموزه‌های یک نظام اعتقادی است که درد و محرومیت بدنی را امری اخلاقی، و لذت بدنی را غیراخلاقی می‌داند. تجاوز جنسی، سلطه‌ی مرد بر زن را حفظ می‌کند و ارزش‌های پدرسالاری را در جامعه تقویت می‌کند.

تا به امروز، راهکار ما برای حل معضلات ناشی از این نوع خشونتها، توسل به خشونت بوده است. واضح است که ما برای تغییر نحوه برخوردمان با مسئله، فرصت نامحدودی در اختیار نداریم. معلوم نیست آیا می‌توانیم در فرصت باقی‌مانده، خرابکاری‌ها و آسیب‌های واردہ توسط نسل‌های پیشین را جبران کنیم یا نه؟ همینطور معلوم نیست چند نسل دیگر باید طی شود تا بتوانیم زیستی‌روانی خشونت را درک کنیم و برایش چاره‌جویی کنیم.

اگر این نظریه را بپذیریم که یکی از علتهای ریشه‌ای خشونت، نبود لذت حسی‌تنی کافی است، آنگاه برخاست که به ترویج این نوع لذتها و تشویق روابط عاطفی‌جنسی سالم، به عنوان ابزاری برای مقابله با خشونت بپردازیم. لازم است اولویت بالایی برای تجربه‌ی لذت‌های تنی در قالب روابط انسانی سالم قائل شویم. باید دقت کرد این نوع لذت‌های بدنی، بسیار متفاوت از بی‌بندوباری {یا همان روابط جنسی سطحی و بدون عاطفه-م} است که اتفاقاً خود بیانگر

<sup>۳۷</sup> به نظر می‌رسد در تجاوز جنسی، برای متتجاوز، سکس بیش از آنکه هدف باشد، وسیله‌ای برای تسویه حساب روانی، و اعتراض به جایگاهش در مناسبات سلطه‌ی طبقاتی، نژادی، و جنسی است-م

ناتوانی بنیادی فرد از تجربه‌ی روابط جنسی لذت‌بخش است. در واقع، وقتی یک رابطه‌ی جنسی لذت‌بخش نیست، فرد به دنبال شریک دیگری می‌گردد. این ناکامی‌های متوالی در کامیابی جنسی، منجر به جستجوی مداوم برای شریک‌های جنسی جدید می‌شود که در واقع، همان ورود به عرصه‌ی روابط بی‌بندوبار است.

در مقابل، تجربه‌ی لذت‌های تنی آمیخته با مراقبت و محبت، باعث تحکیم روابط شده و به جستجو برای یافتن شرکای جدید پایان می‌دهد. در این راستا، فرهنگ‌هایی که در آنها امکان تنوع در تجربیات جنسی وجود دارد از فرصت مناسبی برای بهینه‌سازی لذت و کیفیت روابط عاطفی‌جنسی برخوردارند.

داده‌های موجود به وضوح نشان می‌دهد ارزش‌های خشک تک‌همسری، نجابت و بکارت، به تولید خشونت بدنی کمک می‌کند. برای مقابله با این وضع، اولاً بایستی به جای انکار میل جنسی زنان، این میل را به رسمیت شناخته و به آن ارزش دهیم. ثانیاً مردان نیز بایستی بخشی از مسئولیت توجه و مراقبت از فرزندان را به عهده بگیرند. البته لازمه‌ی آنکه پدر بتواند نقش پررنگ‌تر و سالم‌تری در پرورش فرزندانش ایفا کند این است که در نظام اجتماعی‌اقتصادی‌مان تغییرات معینی صورت گیرد. به عبارت دیگر، یک ساختار شغل‌محور که والدین را به واسطه‌ی سفرها یا ماموریت‌های کاری، یا جلسات فراوان، یا کار مفرط از خانواده جدا می‌کند، منجر به تضعیف رابطه‌ی والد\_فرزند شده و به ثبات خانواده لطمه خواهد زد. از این رو، برای ایجاد جامعه‌ای سالم و صلح‌آمیز، بایستی توجه بیشتری به کیفیت کلی روابط انسانی صورت گیرد.

همچنین لازم است برای سلامت نهاد خانواده برنامه‌ریزی اصولی صورت گیرد. از جمله، کودکان بایستی با فاصله‌ی زمانی مناسب از یکدیگر زاده شوند، تا بتوان از آنها مراقبت و محبت کافی به عمل آورد. همینطور نیازهای نوزاد بایستی بطور فوری و بی‌واسطه برآورده شود. شواهد میان‌فرهنگی نشان می‌دهد باور به اینکه این نوع کارها باعث «لوس‌شدن و بدتریتی‌شدن» نوزادان می‌شود غلط است. برخلاف دیدگاه‌های دکتر بنیامین اسپاک<sup>۳۸</sup>، اینکه

<sup>38</sup> Benjamin Spock

کودک را به حال خود بگذاریم تا آنقدر گریه کند که به خواب رود اقدامی آسیب‌زاست. با پاسخ‌ندادن به نیازهای نوزاد، ما نه تنها نهال نوعی بی‌اعتمادی عاطفی عمیق را در روان کودک می‌کاریم بلکه این بی‌توجهی و نادیده‌انگاری، به سلامت روانی و اجتماعی او نیز ضربه خواهد زد. دو نمونه‌ی دیگر از اقدامات آسیب‌زا در پرورش کودک، یکی از پستان‌گرفتن زودهنگام نوزاد و بجایش ترغیب او به تغذیه با بطريق، و دیگری، جداساختن نوزادان تازه متولدشده‌ی سالم از مادران در بیمارستان‌های «مدرن» است.<sup>۳۹</sup>

در حال حاضر، حدود ۲۵۲ درصد از ازدواج‌ها در ایالات متحده به جدایی ختم می‌شود و حتی از آن رقم بیشتر، زوج‌هایی هستند که روابط آمیزشی خارج از ازدواج را تجربه می‌کنند. این نشان می‌دهد در باور به درستی و جهان‌شمولی الگوی تک‌همسری نقصی جدی وجود دارد. وقتی این موضوع، در کنار شواهد میان‌فرهنگی حاکی از ارتباط محرومیت‌های بدنی، خشونت و جنگ با تک‌همسری قرار داده می‌شود، به روشنی نشان می‌دهد که ما نیاز به یک نظام کثیر‌گرایانه‌تر از ازدواج‌های کنونی داریم.

اقدامات معاصری که برای ایجاد زندگی‌های اشتراکی و ازدواج‌های گروهی صورت می‌گیرد همگی تلاش‌هایی برای برآوردن آن نیازهای اصیلیست که در انزوای روابط زناشویی هسته‌ای و دو نفره برآورده نمی‌شود. ما نیز باید به دنبال گزینه‌های جدیدی نظیر خانواده‌های شبه‌گسترده‌ی متشکل از دو یا سه زوج هم‌کیش با ارزش‌ها و سبک زندگی مشابه باشیم. با بهاشتراک‌گذاری مزايا و مسئولیت‌های فرزندپروری، چنین خانواده‌هایی می‌توانند محیطی پُرمحبت و غنی برای کودکان و بزرگسالان فراهم کنند، و به این شکل، وقوع بسیاری از مشکلات از جمله آزار و اذیت بدنی کودکان، و فرار از خانه را کاهش دهند.

این خانواده‌های شبه‌اشتراکی<sup>۴۰</sup> - به مانند خانواده‌های گسترده<sup>۴۱</sup> - می‌توانند در مقایسه با خانواده‌های هسته‌ای<sup>۴۲</sup>، محیطی نسبتاً سالم‌تر و غنی‌تر برای کودکان و بزرگسالان فراهم کنند. باید دقیق کرد که این نوع زندگی‌های اشتراکی، به معنای آمیزش گروهی نیست، چراکه

<sup>۳۹</sup> توصیه‌ی نویسنده در دیگر مقالاتش آن است که نوزاد حداقل تا ۲.۵ سالگی از پستان گرفته نشوند-م

<sup>۴۰</sup>: خانواده‌ای است که اعضای آن بیش از دو نسل از افراد را در بر می‌گیرند-م

<sup>۴۱</sup>: به خانواده‌ای متشکل از زن و شوهر و تعداد اندکی فرزند اطلاق می‌شود-م

آمیزش گروهی، غالباً بیش از آنکه برای بهاشتراك‌گذاری چیزی باشد، راهی برای گریز از روابط عمیق و صمیمی، و نشان‌دهنده‌ی آسیب‌دیدگی عاطفی افراد است.

## برخورد راحت و صادقانه نسبت به بدن

فارغ از اینکه سرانجام چه نوع الگو و ساختاری برای خانواده انتخاب شود، لازم است با نگاهی باز و روشن به بدن و کارکردهایش بنگریم. مثلاً می‌توان در طراحی خانه، از معماری خانه‌های ژاپنی بهره گرفت و فضای حمام را از فضای توالت جدا کرد. تا به این شکل، حمام خانواده تبدیل به فضایی مناسب جهت تعامل اعضای خانواده و همینطور کسب آرامش شود. همینطور محیط حمام می‌تواند فضایی مناسب برای کودکان جهت فهم تفاوت‌های بدنی زنان و مردان باشد. شکی نیست که بر亨گی نیز گاهی همانند سکس مورد سوءاستفاده یا برداشت غلط قرار می‌گیرد اما این نباید ما را از برخورد طبیعی و صادقانه با بدن باز دارد.

همینطور فواید حمام‌های مجهر به آب پرفشار، نباید محدود به بیمارستان‌ها یا باشگاه‌های سلامتی باشد بلکه این امکانات {تا حد ممکن-م}، بایستی در خانه نیز فراهم باشد. حمام خانواده بایستی به قدر کافی بزرگ باشد تا والدین و فرزندان در آن جا شوند، و مجهر به آب پرفشار باشد تا امکان کسب حداکثر آرامش و لذت فراهم شود. بر亨گی، و برخورد راحت و مهرآمیز اعضای خانواده با بدن یکدیگر می‌تواند به فرزندان و بزرگسالان بیاموزد که بدن و لذت‌های بدنی چیزهای شرم‌آور و بی‌ارزش نیستند، بلکه در عوض منبعی از زیبایی و احساس‌اند که از طریق آن، ما پیوندهای عاطفی عمیقی با یکدیگر برقرار می‌کنیم. همچنین مهروزی بدنی در قالب لمس، آغوش، و نواش نباید با تحریک جنسی یکی گرفته شود؛ چراکه تحریک جنسی، صرفاً یک نوع از محبت بدنی است.



عروسک‌های واقع‌گرایانه. عروسک‌های کاغذی سوئدی، نمونه‌ای از برخورد سالم و صادقانه با بدن انسان را نشان می‌دهد. این نوع اقدامات، برای نهادینه‌سازی یک نگاه سالم نسبت به آمیزش جنسی و مبارزه‌ی ریشه‌ای با خشونت الزامی به نظر می‌رسد. در این عروسک‌های کاغذی، نه تلاش شده تا جذابیت بدن زنان به حداقل رسانده شود، و نه تلاشی برای حذف بخش‌های جنسی بدن، و سکس‌زدایی صورت گرفته است؛ بلکه بدن صرفاً همانطور که هست پذیرفته شده است.

## عشق ورزیدن، رقابت نکردن

اخلاقیات رقابت‌محور به کودکان می‌آموزد به بهای ایجاد هزینه برای دیگران پیشرفت کنند. لازم است این نوع نگاه، جایش را به ارزش‌های همکاری و تعالیٰ غیررقابتی دهد. در این راستا، بایستی کودکان را از نظر عاطفی طوری تربیت کنیم که به جای خشونت و سلطه‌ورزی بر دیگران، با آنها رابطه‌ای دوستانه و همراه با محبت برقرار کنند. اما چطور؟

پیش از هر چیز، بایستی تشخیص دهیم که وجود میل جنسی در دوران نوجوانی، نه تنها طبیعی‌ست بلکه باید با روی گشاده پذیرفته شود و فعالیت‌های جنسی پیشاازدواج نیز بایستی امری اخلاقی و مثبت در نظر گرفته شود. والدین بایستی به فرزندان اجازه دهند از خانه‌ی خانوادگی‌شان برای رفع نیازهای جنسی‌شان استفاده کنند تا به این طریق، تدریجیاً بتوانند

شخصیت جنسی‌شان را بشناسند و به شکلی سالم با این بخش از وجودشان برخورد کنند. چنین صداقتی می‌تواند در آنها نگرش پخته‌تری به روابط جنسی ایجاد کند؛ همچنین، این نوع محیط‌های صمیمی و حمایتگر، بسیار سالم‌تر و ایمن‌تر از صندلی پشت اتومبیل، یا دیگر مکان‌های نامناسب و {پرخطر، پراسترس و غیربهداشتی-م} بیرون از خانه است. در این بین، باید در نظر داشت که اولین تجربیات جنسی نوجوانان، غالباً با انگیزه‌ی ورود به دنیای بزرگ‌سالی و تجربه‌ی عالم مردانگی و زنانگی صورت می‌گیرد و نه لذت‌جویی یا ایجاد روابط عاطفی مستحکم. {از این رو، نباید از آنان انتظار داشت که تجربیات‌شان از ابتدا رنگ‌وبویی عاطفی و بادوام داشته باشد-م)

نکته‌ی بسیار مهم دیگر آنکه ضرورت دارد میل جنسی مردان و زنان به طور برابر به‌رسمیت شناخته شود. در این راستا، بایستی حق سنتی مردان برای تجربیات عاطفی‌جنسی متعدد، به زنان نیز گسترش یابد. یک مانع بزرگ در این راه، هراس مردان از عُمق و شدت امیال جنسی زنانه است. از آنجاییکه میل به سلطه و خشونت، از طریق لذت جنسی زایل می‌شود، به طور تاریخی، سازوکار دفاعی مردان برای حفظ سلطه‌شان، همانا انکار، واپس‌زنی و کنترل لذت جنسی زنان بوده است. در چنین فضایی، سکس بیشتر تبدیل به ابزاری برای رفع تنیش‌های فیزیولوژیکِ صرف {و یکسویه-م} می‌شود و لذت عاطفی‌جنسی که اساساً با سلطه، قدرت، پرخاشگری، خشونت و درد ناسازگار است به حاشیه رانده می‌شود. این در حالی است که برابری جنسی بین زنان و مردان، تنها از طریق بهاشتراك‌گذاری دوسویه‌ی این لذت بین دو جنس قابل حصول است.

محیطی که حواس فرد در آن رشد می‌کند، تأثیر شگرفی بر سازمان‌دهی تکوینی و کارکرده مغز دارد و این تحریکات حسی، همچون ماده‌ای مغذی است که مغز برای رشد و عملکرد سالم و طبیعی باید از آن برخوردار شود؛ و این از آن جهت اهمیت دارد که رفتار فرد نیز تحت تاثیر نحوه‌ی عملکرد مغز سمت‌وسو می‌گیرد. در زمان تولد، مغز انسان بسیار خام است و تا سن دو سالگی، تولید سلول‌های مغزی جدید ادامه دارد. همینطور، تکوین روابط پیچیده‌ی سلول‌های

مغزی با یکدیگر نیز تا حدود شانزده سالگی تداوم دارد. هرمن اپستاین<sup>۴۲</sup> از دانشگاه براندیس مدارکی ارائه کرده که نشان می‌دهد فرایند رشد مغز انسان، در حدود سال‌های ۳، ۷، ۱۱ و ۱۵ سالگی شکلی جهشی و شتابناک پیدا می‌کند. اگرچه هنوز معلوم نشده محرومیت‌های حسی سال‌های ابتدایی، چه تاثیری بر این مقاطع رشد شتابناک مغز می‌گذارد، اما برخی داده‌ها نشان می‌دهد محرومیت‌های حسی تنی زودهنگام می‌تواند مانع رشد کامل و نهایی مغز شود.

آزمایش‌های دابلیو. تی. گریناف<sup>۴۳</sup>، روانشناس دانشگاه ایلینویز نشان می‌دهد در موش خرمها، زندگی در محیط‌های غنی (از نظر حواس پنجگانه)، در مقایسه با محیط‌های معمولی یا فقیر، منجر به تولید سلول‌های مغزی پیچیده‌تری می‌شود. (به نمودار صفحه‌ی بعد نگاه کنید).

در این نمودار، نشان داده شده که محیط پرورشی، چه تاثیری بر رشد نوع خاصی از سلول‌های مغزی موش خرمها دارد.<sup>۴۴</sup> همانطور که در نمودار مشخص است، طول شاخه‌های دندربیت<sup>۴۵</sup> ها در حیواناتی که به شکل گروهی در قفس‌هایی مجهز به وسائل بازی بزرگ شده‌اند، در مقایسه با موش خرمایی که به شکل دونفره در یک قفس عادی بزرگ شده‌اند و موش خرمایی که بطور انفرادی در قفس‌های عادی بزرگ شده‌اند بلندتر است.

این داده‌ها نشان می‌دهد که ساختار مغز، تنها تحت تاثیر محرومیت‌های حسی اجتماعی مفرط دچار تغییرشکل نمی‌شود، بلکه یک محیط از نظر حسی اجتماعی غنی نیز قادر است پیچیدگی سلول‌های مغزی را به شکل مثبتی افزایش دهد. دندربیت‌ها که معمولاً مثل یک درخت شاخه‌شاخه هستند، در حکم ابزارهایی هستند که سلول‌های مغزی از طریق شان با یکدیگر تعامل می‌کنند. یک محیط حسی اجتماعی غنی تعداد شاخه‌های دندربیت‌ها را افزایش می‌دهد و این از آن جهت اهمیت دارد که سلول‌های مغزی پُردندریت، در مقایسه با سلول‌های مغزی کم‌دندریت یا غیرعادی، از توانایی بالاتری برای تاثیرگذاری و تنظیم فعالیت دیگر سلول‌های

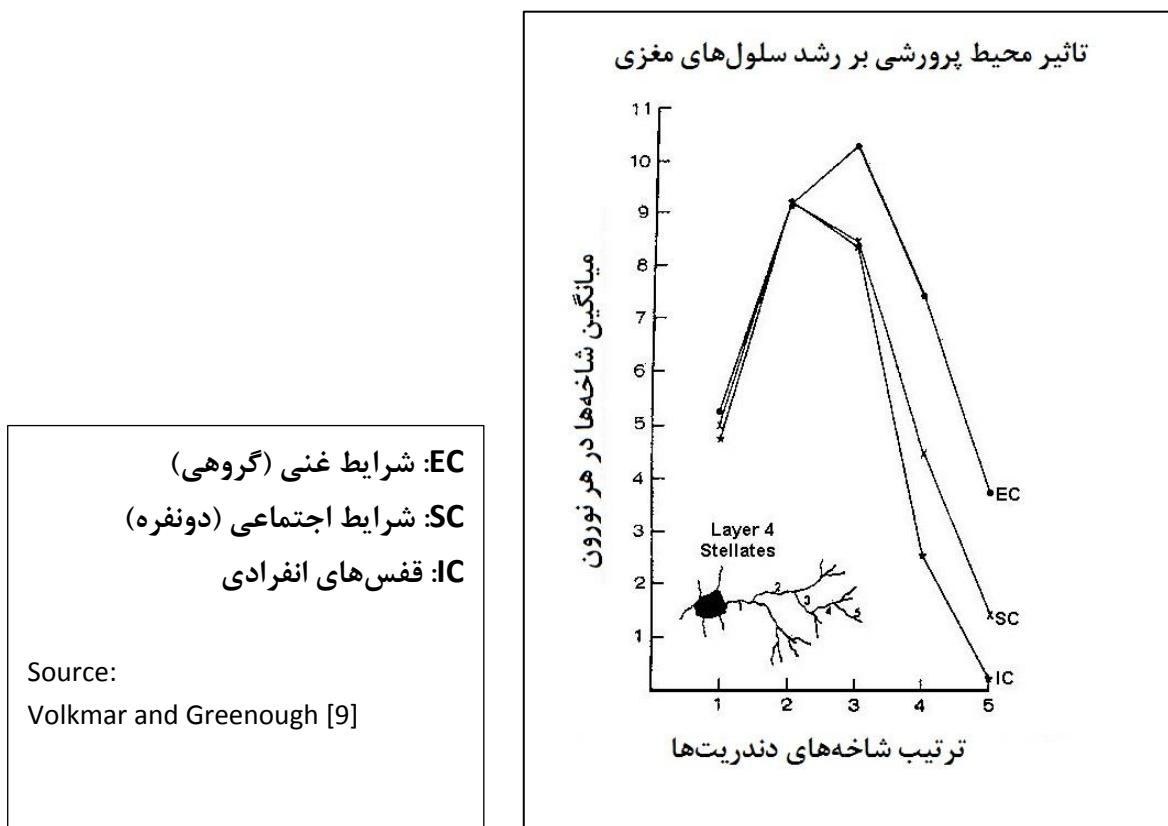
<sup>42</sup> Herman Epstein

<sup>43</sup> W. T. Greenough

<sup>۴۴</sup> این سلول‌ها که در لایه‌ی چهارم قشر بینایی موش خرمها قرار دارند استلتیت (stellate) نام دارند-نویسنده

<sup>۴۵</sup> Denderite: بخشی از سلول عصبی که وظیفه‌اش دریافت پیام‌های عصبی ارسال شده از دیگر سلول‌های عصبی است-م

مغزی برخوردارند. همینطور به نظر می‌رسد پیچیدگی سلول‌های مغزی، با توانایی حل مسائل پیچیده‌ی ذهنی و اجتماعی مرتبط باشند و ساختارهای دندانی نابهنجار، باعث وقوع نابهنجاری‌های الکتریکی در مغز شوند.



مطالعات گریناف نشان می‌دهد که لازم نیست فرد تحت محرومیت حسی مفرط قرار گیرد تا مغزش دچار تغییرات ساختاری شود. چندین محقق دیگر نیز نشان داده‌اند در انزوا قرار دادن موش خرمها پس از دوران شیرخوارگی، باعث تغییرات زیست‌شیمیایی مهمی در سلول‌های مغزی‌شان می‌شود. همچنین معلوم شده عملکرد مغزی میمون‌هایی که در انزوا بزرگ می‌شوند از نظر فعالیت الکتریکی دچار اختلال می‌شود. وقتی حیوان در انزوا بزرگ می‌شود، مخچه<sup>۴۶</sup> به واسطه‌ی محرومیت حسی‌تنی، دچار کژکاری می‌شود و این در بروز رفتارهای خشن و پرخاشگرانه نقش دارد. معلوم شده از طریق جراحی عصبی مخچه، می‌توان رفتارهای

<sup>۴۶</sup>: بخش پشتی مغزی که در تنظیم بسیاری از فرآیندهای مغز نقش دارد. از جمله مسئولیت‌های مخچه، ایجاد هماهنگی بین حرکات ارادی بدن است-نویسنده cerebellum

پرخاشگرانه‌ی میمون‌های محکوم به انزوا را پایان بخشید و رفتارهای صلح‌آمیز ایجاد کرد. به همین شکل، با تحریک یکی از هسته‌های عمقی مخچه<sup>۴۷</sup> می‌توان رفتار کشتار صید را در گربه‌های خانگی معمولی بیدار کرد.

یافته‌ها نشان می‌دهد سطح سروتونین<sup>۴۸</sup> خون در میمون‌های بزرگ‌شده در انزوا و همینطور کودکانِ بستری‌شده و شدیداً پرخاشگر، به شکل غیرمعمولی پایین می‌آید. به عبارت دقیق‌تر، محرومیت حسی‌تنی حین مقاطع بحرانی رشد، باعث تغییر در نظام زیست‌شیمیایی مرتبط با رفتارهای شدیداً پرخاشگرانه می‌شود. شماری از دیگر محققان نیز نشان داده‌اند در سیستم پاسخ کورتیکال‌آدرنال جوندگانی که به دلیل بزرگ‌شدن در انزوا تبدیل به حیواناتی بیش‌فعال، واکنشی، تکانشی، و پرخاشگر می‌شوند نابهنجاری‌های متعددی رخ می‌دهد. به این ترتیب، ما در اینجا می‌توانیم یک سیستم زیست‌شیمیایی مهم دیگر در ارتباط با پرخاشگری را مشاهده کنیم که در اثر محرومیت حسی‌تنی در سال‌های ابتدایی زندگی دچار اختلال می‌شود.

لازم به ذکر است که من طرفدار استفاده از لذت حسی‌تنی، به عنوان یک روش درمانی کارآمد برای تصحیح نابهنجاری‌های ناشی از محرومیت‌های حسی‌تنی هستم. این نوع تحریکات لذت‌بخش حسی‌تنی می‌تواند عملکرد مغز را بهبود بخشد؛ به طوریکه دیگر جز در موارد استثنایی، برای تغییر رفتارهای نابهنجار یا خشن، نیازی به جراحی مغزی یا تحریک الکتریکی مغز نباشد. متأسفانه، تا به امروز، میزان تأثیر این روش درمانی بر روی انسان‌ها به قدر کافی مورد بررسی قرار نگرفته است. هری هارلو و استفان سومی<sup>۴۹</sup>، از موفقیت این روش درمانی در میمون‌های بزرگ‌شده در انزوا خبر داده‌اند، [8] موفقیت آنها در حالی بود که دیگر روش‌ها برای درمان این حیوانات با شکست مواجه شده بود و این یک شاهد دیگر از تاثیر شفابخش لمس و حرکت‌دادن بدن، برای درمان اختلالات عاطفی‌هیجانی است.

<sup>۴۷</sup> نام دقیق این بخش از مخچه، fastigial nucleus است -نویسنده

<sup>۴۸</sup>: یک ماده‌ی شیمیایی است که در بدن به عنوان انتقال‌دهنده‌ی عصبی فعالیت می‌کند و وظایف مهم و متنوعی از جمله تنظیم اشتها، خلق، خواب، و همینطور تاثیر بر حافظه و یادگیری به عهده دارد. کمبود یا ازدیاد این ماده، تاثیرات مختلفی بر تن و روان فرد می‌گذارد -م

<sup>49</sup> Harry F. Harlow and Stephen Suomi

اما در تقابلی آشکار با آنچه این یافته‌ها نشان می‌دهد، طراحی زندان‌های ما طوری است که دقیقاً همان شرایطی را به حداکثر می‌رساند که باعث و بانی تولید خشونت و زندانی شدن اعضای جامعه است. اتفاقی نیست که خشونت بدنی در این نوع زندان‌ها یک مشکل بزرگ محسوب می‌شود.

با این وجود، پذیرش لذتِ حسی‌تنی به عنوان یک نوع بدندرمانی، برای جامعه‌ی ما دشوار خواهد بود؛ و مخالفت‌های صورت‌گرفته با برپایی سالن‌های ماساژ نیز گواهی از همین موضوع است. اگر ما از وجود خشونت و رفتارهای پرخاشگرانه پریشان‌خاطریم و خواستار تغییر این روند هستیم، لازم است برای انسان‌ها محیطی از نظر حسی‌تنی غنی فراهم کنیم که مغز بتواند به شکلی سالم رشد و عمل کند تا در نتیجه‌اش، فرد به سوی رفتارهای لذت‌بخش و صلح‌آمیز گام بردارد. راه پایان‌دادن به خشونت بدنی، توسل به خشونت بدنی نیست، بلکه تأمین لذت‌های حسی‌تنی کافی در قالب روابط انسانی معنادار است.

یک اصل اخلاقی پرطرفدار این است که هر عقیده، برنامه، و رفتاری که باعث تحمیل درد، رنج و محرومیت به انسان‌ها می‌شود باید کنار گذاشته شود. اما این اصل اخلاقی باستی گسترش یابد، چراکه تنها خاتمه‌دادن به درد و رنج کافی نیست، بلکه همچنین باستی به دنبال افزودن بر این نوع لذت‌های سالم و شفابخش، و ترویج روابط مهرآمیز و صمیمی بین انسان‌ها نیز باشیم.

اگر ما به دنبال ترویج این نوع لذت‌ها برویم خودبخود به کاهش خشونت و عصبیت نیز کمک شایانی کرده‌ایم؛ چراکه رابطه‌ی متقابل لذت و خشونت طوری است که هریک قادر به مهار دیگری است. وقتی لذت حسی‌تنی تجربه می‌شود، خشونت پایین می‌آید و وقتی خشونت بالا می‌گیرد این نوع زایل می‌شود. با در نظر گرفتن این اصل بنیادی، می‌توان اقداماتی ریشه‌ای و راهشگاری ترویج صلح، عطوفت، و رضامندی در بین انسان‌ها صورت داد.

با این وجود، ما فرصت محدودی برای تغییر شرایطی که انسان‌ها را به سمت این رفتارهای خشونت‌آمیز می‌کشاند در اختیار داریم. امروز تسليحات جنگی مدرن، انسان‌ها یا جوامع را قادر ساخته تا بتوانند به دیگر انسان‌ها یا جوامع آسیب‌هایی جدی وارد کنند. در این بین، بزرگترین

تهدید، از جانب همان کشورهایی است که کودکانشان در شرایط از نظر حسی‌تنی محروم بزرگ می‌شوند و نسبت به مسائل جنسی و میل جنسی زنان سرکوبگرانه عمل می‌کنند. به دلایلی که توضیح داده شد، ما بایستی از همه بیشتر از این نگران باشیم که این قبیل جوامع، به تسليحات جنگی مدرن دست یابند و تراژدی اینجاست که این اتفاق از مدتی قبل آغاز شده است.

پایان

## نقد مترجم بر دیدگاه‌های نویسنده

به باور مترجم، نویسنده به جای محکوم ساختن چشم‌بسته‌ی خشونت، و تکرار کلیشه‌های زن‌ستیزانه یا مردستیزانه، در تلاش برای فهم علت‌های بروز آن برآمده و حتی کوشیده ارتباط بین میزان لذت حسی‌تنی و خشونت بدنی، و همینطور ارتباط شرایط دوران کودکی/نوجوانی را با اعمال بزرگسالی نشان دهد؛ از این رو، در طرح مسئله بسیار خوب و راهگشا عمل کرده است، با این وجود، هنگام یافتن علت‌های مسئله، ریشه‌یابی علت‌ها، و ارائه‌ی راهکار، به قدر کافی جامع عمل نکرده است. رویکرد نویسنده را به این شکل می‌توان خلاصه کرد:

متغیر اصلی: خشونت بدنی دوران بزرگسالی  
متغیرهای همبسته‌ی کلیدی شناسایی‌شده: کم‌توجهی حسی‌تنی در دوران نوزادی/کودکی، کمبود آمیزش در دوران نوجوانی/بزرگسالی  
ریشه‌یابی علت وقوع متغیرهای همبسته‌ی شناسایی‌شده: باورهای فلسفی اعتقادی نادرست در باب تن و لذت‌های بدنی، رواج الگوی تک‌همسری و هسته‌ای بودن ساختار خانواده، و نابرابری جنسی بین مردان و زنان  
راهکارها: افزایش محبت حسی‌تنی به کودکان، تغییر نگرش نسبت به روابط جنسی پیش‌از‌دواج و بیرون از ازدواج،

بر این مبنای شاید بتوان در رویکرد نویسنده چند نقصان شناسایی کرد که در زیر به آنها می‌پردازیم:

۱. عدم شناسایی همه‌ی متغیرهای کلیدی  
اولاًً او هنگام شناسایی علت‌ها، علت اصلی خشونت بدنی را به دو عامل (شرایط حسی‌تنی دوران کودکی و دوران نوجوانی) نسبت داده در حالیکه به ویژه در جوامع بزرگ‌مقیاس و پیچیده، عوامل دیگری نیز می‌تواند نقش علی معناداری در موضوع داشته باشند که این

موضوع توسط نویسنده به قدر کافی مورد تاکید قرار نگرفته است. برای نمونه، عواملی همچون فقر اقتصادی، التقط نژادی/قومی/اعتقادی/طبقاتی، زندگی در اقلیم‌های از نظر جغرافیایی خشن، مقیاس جمعیتی، جنگ داخلی یا خارجی، می‌تواند هم در افزایش خشونت بزرگسالی و هم کاهش محبت بدنی به نوزادان یک جامعه نقش علی معناداری بازی کند. در این زمینه می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا می‌توان تمامی خشونت‌های بدنی موجود در افراد بزرگسال را به رخدادهای کودکی و نوجوانی آنها نسبت داد؟ یا تا چه اندازه فردی که در کودکی و نوجوانی از لذت حسی‌تنی کافی برخوردار شود، در برابر حوادث خشونت‌زای بزرگسالی مقاوم و بیمه خواهد شد؟

البته نویسنده، در توضیح جدول ۴ اشاره‌ی گذرایی به این موضوع می‌کند که برخی متغیرهای دیگر (نظیر اندازه‌ی جامعه، پیچیدگی اجتماعی) نیز با متغیرهای مورد بحث همبستگی دارند اما بیش از این بر آنها عمیق نمی‌شود، حال آنکه به ویژه در جوامع بزرگ مقیاس متغیرهای مهم دیگری نیز می‌تواند در نوسانات سه متغیر مذکور نقش داشته باشند.

۲. عدم ملاحظه‌ی ارتباط پیچیده‌ی متغیرهای شناسایی‌شده با متغیر اصلی نویسنده، در راستای تحلیل و ریشه‌یابی موضوع، علاوه بر چشم‌بستان بر دیگر متغیرهای دخیل در مسئله، بین همان سه متغیر مورد بحث نیز رابطه‌ای علی یکسویه و خطی برقرار کرده است، برای نمونه، محرومیت حسی‌تنی دوران کودکی و کمبود عاطفی‌جنسی دوران نوجوانی را علت وقوع خشونت بدنی در بزرگسالی معرفی کرده است؛ حال آنکه با توجه به یافته‌های ارائه‌شده در جداول، هم احتمال دارد که عکس موضوع صادق باشد (خشونت بزرگسالی علت محرومیت بدنی کودکان یا مجازات آمیزش پیشاازدواج باشد) هم احتمال دارد این سه عامل با یکدیگر ارتباط دوسویه داشته باشند؛ به واقع، در یک پژوهش علمی، برای آنکه بشود یک متغیر را به عنوان علت اصلی و ریشه‌ای متغیر دیگر معرفی کرد لازم است شواهدی بیش از وجود همبستگی‌های کلی بین آنها ارائه شود. به عبارت دیگر،

شواهد حاکی از وجود همبستگی، اگرچه لازم اما ناکافی است و صرفاً به ما قدرت پیش‌بینی موضوع را می‌دهد و نه تبیین آن را. به منظور دفاع از وجود رابطه‌ی علی بین این دو یا سه متغیر، نویسنده یا باید به سازوکارهای دقیقی که از طریق‌شان، یکی از این متغیرها باعث وقوع دیگری می‌شود اشاره می‌کرد (و این همان کاریست که با ارائه‌ی نتایج پژوهش‌های آزمایشگاهی و عصب‌شناختی و مثلاً اشاره به اختلال عملکرد مخچه در نتیجه‌ی محرومیت حسی‌تنی انجام داده است) و/یا نشان می‌داد که دیگر متغیرهای همبسته‌ی کاندیدا، نقش علی معناداری ندارند و/یا خود معلول همان متغیر و سازوکار مورد دفاع هستند. به عبارت دقیق‌تر، اگرچه او با اشاره به نتایج مطالعات آزمایشگاهی بر روی حیوانات، از ارتباط علی مهمی بین محرومیت حسی‌تنی در دوران کودکی و نوجوانی، و بروز خشونت بدنی دوران بزرگ‌سالی پرده برداشته است، اما هنگام بهره‌گیری از یافته‌های مطالعات انسان‌شناختی و میان‌فرهنگی، به شکلی عجولانه و نادقيق، به متغیرهای واجد همبستگی، روابط علت‌و‌معلولی یک‌سویه نسبت داده است.

### ۳. عدم ریشه‌یابی متغیرهای علی شناسایی‌شده

نویسنده، به قدر کافی به ریشه‌یابی آن دو متغیری که ریشه‌ی خشونت بدنی بزرگ‌سالی معرفی کرده نپرداخته است. مثلاً روش نکرده اساساً چه عواملی باعث می‌شود در یک خانواده، یا یک جامعه، یا یک دوره‌ی تاریخی، محبت حسی‌تنی کافی به نوزادان ارائه نشود. یا مثلاً روش نکرده چه عاملی باعث عدم پذیرش آمیزش پیشازوچی در جوامع معین می‌شود. این در حالیست که این عوامل، به همان اندازه که علت هستند خود معلول مجموعه‌ای از عوامل دیگر نیز هستند. و اگر این موضوع را در نظر نگیریم هنگام تلاش برای تغییر همین دو متغیر نیز با موانع غیرمنتظره‌ای روبرو می‌شویم. با این وجود، از آنجا که نویسنده یک عصب‌روان‌شناس است گویا نخواسته و/یا نتوانسته هنگام تعقیب ریشه‌ها، پا را به قدر کافی فراتر از حوزه‌ی روان‌شناسی بگذارد؛ و همینطور هنگام ریشه‌یابی تاریخی موضوع نیز تنها تا دوران شکل‌گیری تمدن‌های ابتدایی، و تاریخ مکتوب عقب رفته است.

## نقد راهکارهای پیشنهادی نویسنده برای ایجاد تغییر در متغیر اصلی

---

چنانچه نویسنده، ارتباط بین سه متغیر مورد بحث را به جای علتومعلوی، از نوع همبستگی درنظر می‌گرفت (یعنی همانطور که داده‌های میان‌فرهنگی ارائه شده نشان می‌دهد) آنگاه شاید ناگزیر می‌شد برای تبیین دقیق مسئله و چاره‌جویی، رشته‌ی تحقیق را تا دیگر متغیرهای گاهاً پنهان‌تر اقتصادی/اجتماعی/سیاسی/جمعیتی دخیل در موضوع ادامه دهد.

این موضوع، به ویژه بر چندوچون راهکارهای پیشنهادی‌مان تاثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. به عبارت دیگر، بسته به آنکه چه متغیرهایی به عنوان علتهای ریشه‌ای و کلیدی مسئله معرفی شوند، تعداد و نوع راهکارهای پیشنهادی برای رفع خشونت در جامعه نیز تفاوت خواهد کرد. اما از آنجا که نویسنده، این سه متغیر را علت یکدیگر معرفی می‌کند، راهکارهایش برای علاج واقعه نیز محدود به حوزه‌ی خانواده و مهندسی ساختار روانی خانواده می‌شود. این نکته از آن جهت ارزش توجه دارد که بدون در نظر گرفتن دیگر متغیرهای کلیدی دخیل در موضوع، تلاش ما برای فهم ریشه‌ها و ایجاد تغییر می‌تواند کم‌اثر یا بی‌نتیجه گردد. برای نمونه، اگر معلوم شود همان علتی که باعث ممنوعیت روابط پیشازوجی یا بروزنزوجی می‌شود، علت از دیگر خشونت در بین بزرگسالان آن جامعه، یا کم‌توجهی و بدرفتاری با کودکان نیز هست، آنگاه دیگر احتمال دارد افزودن بر لذت حسی‌بدنی نوزادان، یا ترویج آمیزش پیشازوجی منجر به کاهش معنادار در میزان خشونت بزرگسالی نشود، چراکه بین این متغیرها رابطه‌ی علی معناداری برقرار نیست و حتی از آن بدتر، امکان دارد در همان گام اول، بهبود وضعیت حسی‌تنی نوزادان یا نوجوانان نیز به دلیل عدم در نظر گرفتن آن متغیرهای شناسایی‌نشده، دشوار یا غیرممکن گردد.

به این ترتیب، هم به علت عدم شناسایی دیگر متغیرهای دخیل در موضوع (مورد ۱)، و هم به دلیل عدم ریشه‌یابی کافی متغیرهای شناسایی‌شده، راهکارهای پیشنهادی نویسنده اگرچه روی کاغذ می‌تواند باعث کاهش خشونت شود، اما در عمل، از حد معینی عملی‌تر و راهگشاتر نخواهد بود. برای نمونه، نویسنده از لزوم افزایش محبت حسی‌تنی نوزادی و نوجوانی، به عنوان

ریشه و راهکار مسئله سخن گفته، اما با توجه به چندساحتی بودن خاستگاه خشونت بزرگسالی معلوم نیست به این روش، تا چه حد می‌توان خشونت بزرگسالی را کاهش داد؛ چرا که ممکن است عوامل دیگری نیز در موضوع دخیل باشند و/یا خود این راهکارها نیز به دلیل وجود برخی متغیرهای شناسایی‌نشده‌ی دیگر چندان اجرایی نباشند. مثلاً نویسنده بر لمس و آمیزش به عنوان راهکار تاکید کرده، اما هنگام اجرایی‌ساختن این راهکار، می‌تواند موانعی نظیر مسئله‌ی مالکیت و انحصار جنسی به میان آید که شناسایی و دستکاری‌شان، در گروی فهم و تغییر متغیرهای اقتصادی‌سیاسی و بوم‌شناختی جمعیتی است.

باید دقت کرد که هدف از این گفته‌ها دفاع از آن استدلال کلاسیک و غلطی نیست که می‌گوید تا آن علت‌های بنیادی (مثلاً علت‌های اقتصادی یا ساختاری) شناسایی و مورد تغییر قرار نگیرند هر تلاش دیگری بیهوده است، بلکه تاکید مترجم بر آن است که لازم است همه‌ی متغیرهای کلیدی دخیل و اجرایی‌پذیر، شناسایی و در نظر گرفته شوند - خواه آن متغیرها متعلق به حوزه‌ی فرهنگ باشند، یا جامعه‌شناسی، یا روان‌شناسی، یا اقتصاد. به واقع، در یک بررسی نظاممند و کلنگر، برای ایجاد تغییر در یک متغیر، اشتباه است اگر به دنبال روابط خطی و یک‌طرفه‌ی علت و معلولی برویم تا با یافتن آن علت مطلق، در صدد تغییر مسئله برآییم؛ بلکه لازم است راهکار حل مسئله را در ایجاد تغییرات همزمان در همه‌ی متغیرهای کلیدی همبسته با متغیر مورد بحث ببینیم. شاید در راستای تاکید بر همین رویکرد دیالکتیک و سیستم‌محور است که ویتنگشتاین می‌گوید، "تا زمانی که همه‌ی مسائل حل نشوند، هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود."

همچنین، این گفته‌ها به آن معنا نیست که راه حل‌های پیشنهادی نویسنده سطحی یا بی‌اساس هستند. به واقع، نویسنده نیز بر راهکارهای نسبتاً ریشه‌ای و راهگشاوی انگشت گذاشته است؛ اما به نظر می‌رسد برای رفع چنین مسائل پیچیده و کثرت‌بنیادی، علاوه بر راهکارهای ارائه شده، به تحلیل‌ها و راهکارهای ریشه‌ای دیگری نیز نیاز است.

## پرسش‌های مترجم

---

۱. طی این مقاله، نویسنده عمدتاً<sup>۱</sup> مسئله‌ی خشونت بدنی را مورد بررسی قرار داده است، اما روشن نیست که این محرومیت‌های حسی‌تنی یا کمبودهای جنسی، تا چه حد می‌تواند در شکل خشونت روانی بروز پیدا کند. این موضوع، هم از آن جهت ارزش بررسی دارد که خشونت روانی نیز به اندازه‌ی خشونت بدنی قادر است بر سلامت افراد و جوامع تاثیر بگذارد، و هم از آن جهت که خشونت بدنی و روانی، روابط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و به راحتی قابل تبدیل به یکدیگر، و همافرازی هستند.

۲. روشن نیست نحوه‌ی توزیع این کمبودهای حسی‌تنی و خشونت‌های منتج از آن، در بین دو جنس چگونه است. به عبارت دیگر، معلوم نیست آیا اختلاف معناداری در تعداد محرومان حسی‌تنی مذکور و موئث وجود دارد و اگر چنین است این موضوع چه دلایل و پیامدهایی می‌تواند داشته باشد. برای نمونه، در نگاهی نسبتی و گذرا، به نظر می‌رسد پسربچه‌ها به دلیل جنب‌وجوش بیشتر، و نفس مذکربودن، هم محبت حسی‌تنی کمتری دریافت می‌کنند و هم در سن بسیار پایین‌تری یارانه‌ی محبت و لذت بدنی‌شان با مادر و جنس مخالف قطع می‌شود. البته شاید این موضوع بیشتر در جوامع پدرسالار صادق باشد تا همه‌ی جوامع. همچنین در جوامع پدرسالار، به واسطه‌ی وجود ارزش‌های معین، حتی لمس افراد هم‌جنس نیز تا حد زیادی ضدارزش محسوب می‌شود حال آنکه بسیاری از دختران، حتی تا سن بزرگسالی همچنان یکدیگر را لمس و نوازش می‌کنند.

- همینطور به نظر می‌رسد پسربچه‌ها به طور متوسط بیشتر از دختربچه‌ها تحت تنبیه بدنی قرار می‌گیرند که این دو عامل شاید بتواند بخشی از علت بیشتر بودن خشونت بدنی در بین مردان را توضیح دهد.

- این نکته نیز ارزش بررسی دارد که آیا دو جنس به اندازه و نوع یکسانی از لذت حسی‌تنی نیاز دارند یا نه. مثلاً به نظر می‌رسد در فرهنگ‌های پدرسالار، مردان

برای آنکه جایگاه سلطه‌شان را از دست ندهند و توسط جامعه پذیرفته شوند مجبورند خود را بی‌نیاز از لمس شدن نشان دهند و همینطور ظاهر به عاطفی‌نبودن و احساساتی‌نبودن کنند؛ حال باید دید آیا این بی‌نیازی نسبی جنس مذکر از لمس و نوازش‌شدن در این جوامع را می‌توان به کلی با تأکید بر مناسبات فرهنگ پدرسالاری توضیح داد یا این موضوع در تاروپود زیستی مردان و زنان نیز ریشه دارد.

## جمع‌بندی

از تمامی این نقادی‌ها که بگذریم لازم به تأکید است که نویسنده، با تیزبینی توانسته از مسئله‌ی مهمی پرده بردارد که تشخیص و جسارت ریشه‌یابی‌اش کمتر به چشم می‌خورد. از این گذشته، نمی‌توان توقع داشت نویسنده در مقاله‌ای ده صفحه‌ای تمامی ابعاد مسئله را تا خانه‌ی آخر دنبال کند؛ و از همه مهم‌تر نباید فراموش کرد که ما چهل سال پس از انتشار مقاله، و با تکیه بر دانش کنونی‌مان به نقد دیدگاه‌های او پرداخته‌ایم.

## Notes

1. R. B. Textor, *A Cross-Cultural Summary* (New Haven, Conn.: Human Relations Area Files (HRAF) Press, 1967).
2. J. W. Prescott, "Early Somatosensory Deprivation as an Ontogenetic Process in Abnormal Development of the Brain and Behavior," *Medical Primatology*, edited by I. E. Goldsmith and Moor-Jankowski (Basel: Karger, 1971), 357–375; and Prescott, "Cross-Cultural Studies of Violence," in *Aggressive Behavior: Current Progress in Pre-Clinical and Clinical Research*, Brain Information Report No. 37 (Los Angeles, Ca.: University of California, Aug. 1974), pp. 33–35.
3. M. K. Bacon, I. L. Child and H. A. Barry, III, "Cross-Cultural Study of Correlates of Crime," *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 66 (1963), 291–300; and Barry, Bacon and Child, "Definitions, Ratings, and Bibliographic Sources for Child-Training Practices of 110 Cultures," in *Cross-Cultural Approaches: Readings in Cooperative Research*, edited by C. S. Ford (New Haven: HRAF Press, 1967).
4. J. T. Westbrook, Ford, and Beach, in *A Cross-Cultural Summary*, edited by Textor (New Haven: HRAF Press, 1967).
5. P. E. Slater, "Killing, Torturing or Mutilating the Enemy," in *A Cross-Cultural Summary*, edited by Textor. Michael Harner, *Jivaro Souls*.
6. Vietnam Veterans Against the War, statement by Michael McClusker in *The Winter Soldier Investigation: An Inquiry into American War Crimes* (Boston: Beacon Press, 1972).
7. S. J. Suomi, and H. F. Harlow, "Social Rehabilitation of Isolate-Reared Monkeys," *Developmental Psychology*, 6 (1972), 487–496.
8. F. R. Volkmar and W. T. Greenough, "Rearing Complexity Affects Branching of Dendrites in the Visual Cortex of the Rat," *Science*, 176 (June 1972), 1445–1447; and M. Coleman, "Platelet Serotonin in Disturbed Monkeys," *This She Sense Fire*.
9. *Clinical Proceedings of the Childrens Hospital*, 27 (1971). 187–194



طراحی زندان‌های ما طوری است که دقیقاً همان شرایطی را به حداشر می‌رساند که باعث و بانی تولید خشونت، و زندانی‌شدن آن عضو جامعه بوده است. اتفاقی نیست که خشونت بدنی در این نوع زندان‌ها یک مشکل بزرگ محسوب می‌شود.

اگر ما از فراوانی رفتارهای خشونت‌آمیز، منزجر و پریشان‌خاطریم، و در فکر راه علاجی برای این روند هستیم، باید بکوشیم انسان‌ها محیطی از نظر حسی‌تنی غنی کنیم تا مغز بتواند به شکلی سالم رشد و عمل کند و در نیجه، فرد بتواند به سوی رفتارهای سالم و صلح‌آمیز گام بردارد.

راه ریشه‌ای برای پایان دادن به خشونت بدنی، خشونت بدنی نیست، بلکه تأمین لذت بدنی کافی در قالب روابط انسانی معنادار است. مطالعات آزمایشگاهی انجام‌شده روی حیوانات نیز این موضوع را تایید می‌کند. برای نمونه، حیواناتی که به مدت طولانی از امکان لمس بهدیگر و حرکت محروم می‌شوند شروع به آسیب‌زدن و زخمی‌کردن خودشان می‌کنند. این محرومیت باعث می‌شود درک این حیوانات از مفهوم درد مختل شود و مینطور نسبت به لمس شدن توسط دیگران نیز بیزاری نشان دهند. به این طریق، آنها دقیقاً از همان چیزی دور می‌مانند که برای درمان به آن نیاز دارند. در این شرایط، یکی از دم‌دست‌ترین گزینه‌های جبرانی برای رفع تنفس ایجاد شده، توسل به خشونت بدنی علیه خود و/یا دیگران است. چنین می‌شود که نهایتاً، توسل به خشونت بدنی و ایجاد درد، تبدیل به نوعی تسکین و تخلیه‌ی پرهزینه و آسیب‌زا برای کسانی می‌شود که از لذت حسی‌تنی محروم مانده‌اند.

